

بسم الله الرحمن الرحيم

الطَّلَاقَانِي عَنِ الْجُلُودِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ
آبَائِهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّ
اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَضَائِلَ لَا يَحْصِي
عَدَدَهَا غَيْرُهُ فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ لَوْ وَافَى الْقِيَامَةَ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ
فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ
لِتِلْكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ
الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِهِ فِي فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ
الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) النَّظَرُ
إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لَا يُقْبَلُ إِيْمَانٌ
عَبْدٌ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: خدای برای برادر من علی بن
ابی طالب فضائل بی‌شماری مقرر کرده هر که یک فضیلت او را ذکر کند، با
اعتراف به آن، خداوند، گناهان گذشته و آینده‌اش را ببامزد گرچه با گناه
ثقلین به محشر آید و هر که یک فضیلت از او بنویسد تا آن زمان که نوشته
بماند فرشتگان برایش آموزش جویند و هر که به فضیلتی از او گوش دهد،
خدا گناهانی که به گوش کرده ببامزد و هر که به یک فضیلتش نگاه کند،
خدا گناهانی که با چشم کرده ببامزد. سپس رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)
آله و سلم) فرمود: نگاه بر علی بن ابی طالب (عليه السلام) عبادت است و
یادآوری‌اش عبادت است و ایمان بنده پذیرفته نیست جز به ولایت او و براءت
از دشمنان او.

۱ پیشگفتار

۲ مقدمه

۳ فقط خداست که توانائی معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دارد

۴ قضایای تولد و نامگذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۵ عظمت اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۶ بیان احکام

۷ حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مانند یک اقیانوس است که ما یک

قطره اش را می فهمیم

۸ خطبه نورانیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

۹ سخن آخر

۱۰ ارجاعات

پیشگفتار

سخن از شناخت علی (علیه السلام) است.

همو که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: علی جان! کسی تو را شناخت به جز من و خدا؛

همو که تنها کسی است که امیر مؤمنانش می خوانیم؛

همو که تنها مولود کعبه است؛

همو که تنها کسی است که نامش را خدا برگزیده است؛

همو که مقصد خداست؛

سخن از کسی است که عده ای از مردم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خاطر تعریف از او متهم به جنون می کردند و در نهایت به همین سبب به شهادت رسید؛

سخن از کسی است که زهرای عزیز (علیها السلام) ناموس دهر خود را فدای او کرد؛

همو که حسین عزیز (علیه السلام) ، ثارالله و بن ثاره، خود را فدای او کرد؛

خواننده گرامی: در این مجال کوتاه برآنیم تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در کلام شیعه جستجو کنیم.

متن حاضر بخش‌هایی از سخنرانی‌های یکی از شیعیان و پیروان راستین مکتب ولایت است.

او که معرفت ولایی را محصول القای خدا و ائمه می‌داند.

و توفیق شیعه در افشای گوشه‌ای از نورانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را فتح مبین می‌خواند.

امید است که با تفکر در فرزادهای این نوشتار ذره‌ای از نورانیت وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قلب ما تجلی کند.

مقدمه

عده‌ای هستند که تلاش می‌کنند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ، یعسوب الدین، امام المبین، حجت خدا و مقصد خدا را کنار بزنند. بدانید که خدا کنارتان می‌زند. دست از این کارهایتان بردارید. آگاه باشید هم در دنیا دچار نکبت و هم در آخرت جهنمی می‌شوید.

ما داریم انتقاد می‌کنیم و انتقاد درست را هر عاقلی باید قبول کند، مگر اینکه عاقل نباشد یا عناد داشته باشد یا اینکه بخواهد مقصد خودش را به غیر از مقصد خدا و پیامبر پیاده کند.

بعضی‌ها، عنادشان آن قدر زیاد است که اگر برایشان حدیث و روایت هم گفته شود می‌گویند این حدیث و روایت ضعیف است یا سند ندارد و قبول نمی‌کنند. این‌ها از همان عده‌ای هستند که خداوند به پیامبر فرمود: «یا محمد! سر به سر کران نگذار.»

من هم این‌ها را می‌شناسم و تا بگویند سند این حرف‌ها کجاست، می‌گویم در محضر است!

شناخت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که سند نمی‌خواهد؛ سند برای ملک است. نور خدا که سند نمی‌خواهد! امر خدا که سند نمی‌خواهد! وحی مُنزل که سند نمی‌خواهد! چه می‌گویی که سندش کجاست؟! تو سندخواهی نه علی‌خواه. به تمام آیات قرآن! اشخاصی هستند که سندخواه هستند نه حقیقت‌خواه.

این دوازده امام و چهارده معصوم که سند نمی‌خواهند. آخر، مرد نادان! مگر حرف خدا سند می‌خواهد که می‌فرماید: «به عزت و جلالم قسم، اگر به اندازه ثقلین عبادت کنی، اما علی را به «**الیوم اکملت لکم دینکم**»^[۱] قبول نداشته باشی تو را با صورت به جهنم می‌اندازم»؟^[۲]

آیا اینکه پیامبر در روز غدیر خم فرمود: «**الیوم اکملت لکم دینکم**»^[۱] سند می‌خواهد؟ برو به پیامبر بگو سندش کجاست؟

یا اینکه برو به اویس بگو چرا وقتی آن دو نفر به همراه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دیدنت آمدند، گفتی تمام سیمای رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به این جوان (علی (علیه السلام)) جمع است و به آن دو نفر لعنت کردی؟ برو بگو اویس! سندش کجاست؟

به تمام آیات قرآن! عده‌ای هستند که فقط می‌خواهند قبولی پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رد کنند که می‌گویند سندش کجاست؟

ائمۀ طاهرین (علیهم السلام) مافوق تمام خلقتند. خلقت، سند می‌خواهد نه مافوق خلقت!

سند می‌خواهی نادان؟! تمام این حرف‌ها خودش سند است. القای خدا که سند نمی‌خواهد. تو که سند می‌خواهی برو به پیامبر بگو: اینکه این مردم را دعوت کردی بپایند نماز بخوانند، روزه بگیرند و زکات بدهند سندش کجاست؟ سند این حرف‌ها خداست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ذات باید باشد نه در زبانت. اگر در ذات باشد

نجات می‌دهد. آن دومی هفتاد بار می‌گوید اگر علی نبود، من هلاک می‌شدم. این را در زبان می‌گفت، در ذاتش نبود. اگر حقیقتاً می‌گفت، پس چرا طناب گردن علی (علیه السلام) انداخت و همسرش زهرای عزیز (علیها السلام) رازد؟ پس علی در ذاتش نبود. ذاتش جسارت‌کن بود. علی باید در ذاتت باشد.

کسانی مطالب این کتاب را قبول می‌کنند که در درونشان قبولی ولایت باشد و الا قبول نمی‌کنند. باید قبولی داشته باشی، مانند حضرت خدیجه، که قبولی داشت. وقتی که پیامبر اکرم به ایشان فرمود: به من ایمان بیاور، حضرت خدیجه گفت: من ایمان آورده بودم.

خدا می‌داند، به دینم راست می‌گویم، دارم می‌بینم، کسانی هستند که این کتاب را یک یا دو ورقش را می‌خوانند و دیگر نمی‌خوانند. چون سعادت ندارند. باید بروند چیز دیگری بخوانند. چرا؟! چون ولایت به این‌ها تزریق نشده است و حوصله ندارند. اما حوصله لهُو و لعب را دارند، ولی حوصله خواندن کامل این کتاب را ندارند.

حوصله، یعنی باید به تو تزریق بشود. دیگر خبر ندارد که چقدر زحمت روی این کتاب کشیده شده است. این حرف‌ها از حنجره پاک درآمده است نه از حنجره گناه.

ما کاری به کسی نداریم. آینده را داریم می‌گوییم. شما هم باید آینده‌خوان باشید؛ یعنی آینده را بخوانید و خدا را شکر کنید.

دوباره می‌گویم، ما کاری به کسی نداریم. یک گوشه‌ای افتاده‌ایم. منصور به امام صادق (علیه السلام) گفت: تو خیال سلطنت و خلافت داری؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: من که الان پیر شده‌ام. در جوانی‌ام هم چنین خیالی نداشتم. من هم دیگر هشتاد و پنج سال از عمرم گذشته است. دیگر کاری به کسی ندارم. خدای تبارک و تعالی، یک عنایتی به من کرده که آینده را به شما می‌گویم و شما هم حتی‌الامکان باید به آینده توجه کنید. توجه! توجه! توجه! این حرف‌ها القاء و افشاء است. توجه کنید که اگر هدایت هستید، در مسیر هدایت باقی بمانید و به آخر برسانید.

آسوده خاطریم که در دامن توام دامن نبینم که در دامنش روم
دامن به غیر دامن تو بی‌محتوا بود دامن تو است اتصال به ماوراء بود

رفقای عزیز! بیایید در دامن امام زمان.

فقط خداست که توانائی معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دارد

ما توان نداریم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کنیم. فقط خداست که توان معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دارد. هیچ کس در تمام خلقت، مطابق خداوند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌شناسد و معرفی نکرده است. چون درباره هیچ کس نداریم که بگوید: اگر قبولش نداشته باشی، به عزت و جلال! عبادت انس و جن را بکنی، تو را به رو در جهنم می‌اندازم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم می‌فرماید: یا علی! هیچ کس خدا را نشناخت به غیر از من و تو و هیچ کس مرا نشناخت به غیر از تو و خدا و هیچ کس تو را نشناخت به غیر از من و خدا. ^[۳] در جای دیگری هم پیامبر فرمودند: یا علی! اگر مردم توان داشتند، مطالبی درباره تو می‌گفتم که چند ذرع از خاک زیر پای تو را به عنوان تیمن و تبرک بردارند. یا علی! من نتوانستم تو را معرفی کنم. ^[۴]

روایت دیگری بیاورم تا مطلب روشن‌تر شود: روزی یکی از جن‌ها نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: یا رسول الله! عده‌ای از ما که کافر هستند ما را اذیت می‌کنند، دختر به ما نمی‌دهند، دختر نمی‌گیرند، با ما معامله هم نمی‌کنند (چون جن‌ها هم مثل ما کافر و مسلمان دارند). پیامبر رو به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرد و فرمود: علی جان! با این جن برو و هر کدامشان که اسلام آوردند، کاری به کارشان نداشته باش و هر کدام که اسلام نیاوردند، گردنش را بزن و یک حد و حدودی هم برایشان معلوم کن. حضرت با آن جن به بیرون از شهر رفتند و به جایی رسیدند که زمین دهان باز کرد و حضرت داخل زمین شد. چند روزی طول کشید تا این که پیامبر فرمود: هر کس خبر پسر عمویم علی را برایم بیاورد، هر چه بخواهد به او می‌دهم.

سلمان به همان جارفت و منتظر شد تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. سلمان به حضرت (علیه السلام) گفت: علی جان! قدری صبر کن تا من بروم و خبر آمدن

تو را به پیامبر بدهم و زودتر رفت تا خبر آمدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدهد.

روز بعد سلمان خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! الوعد وفی. فرمودی هر چه بخواهی می‌دهم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سلمان پرسید، سلمان جان! چه می‌خواهی؟ سلمان گفت: یکی از آن هزار حرفی که خداوند در معراج گفت به مردم نگو به من بگو. (حالا توجه کنید که پیامبر نمی‌تواند معرفی کند. چون وقتی که پیامبر به معراج تشریف بردند، خداوند سه هزار حرف به ایشان یاد داد که هزار حرف آن را گفت بگو، هزار حرف را اگر می‌خواهی بگو یا نگو، و هزار حرف دیگر را نگو. آن هزار حرفی را که گفت نگو، راجع به علی بن ابی طالب، وصی رسول الله و حجت خداست. چون هیچ کس کشش ندارد. اگر کسی کشش داشت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) که حرف‌هایش را در چاه نمی‌زد). حالا خدا به پیامبر گفته نگو، اما سلمان الان می‌گوید به من بگو. فوراً وحی رسید: «سلمان مّا اهل البیت» ای نبی من، یکی از آن هزار حرف را به سلمان بگو (هیچ کس مثل سلمان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌شناخت؛ چون که همیشه پایش را جای پای علی می‌گذاشت. بی‌خود نبود که شد «سلمان منا اهل البیت»)

عزیزان من! معلوم می‌شود که آن واقعیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌توان گفت چون که به پیامبر وحی رسید که فقط یکی از آن هزار حرف را به سلمان بگو.

حالا پیامبر به سلمان گفت: آیا آن یهودی را که در محله ما از دنیا رفته است می‌شناختی؟ گفت: آری. پیامبر فرمود: برو به اذن خدا، آن یهودی را صدا بزن. سلمان رفت و تا یهودی را صدا زد، فوراً لبیک گفت. سلمان گفت: چه خبر؟ گفت: سلمان! بدان که من دلم می‌خواست مسلمان شوم، اما از ترس فامیل‌هایم نیامدم مسلمان شوم و به همان دین یهود از دنیا رفتم، اما هر روز یک سلام به علی (علیه السلام) می‌کردم و علی (علیه السلام) را دوست داشتم، حالا بیا جای من را ببین که چه جایی به من داده‌اند و چه مقامی دارم. سلمان جان! دست از علی (علیه السلام) برندار.

شناخت ولایت باید القاء و افشاء باشد و الاّ هیجانی می‌شوی. بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مردم هیجانی شدند و امیرالمؤمنین (علیه

السلام) را شناختند. اغلب مردم رفتند طرف آن دو نفر و فقط چهار یا پنج نفر طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماندند. [۵] حالا روایت داریم که هر اتفاقی که در اُمم سابقه رخ داده است، در آخرالزمان تکرار می‌شود. الان هم وقتی نگاه می‌کنی می‌بینی همان‌طور است. شما نمی‌خواهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشناسید، حتی‌الامکان مخالف نباشید. اگر مخالف شدی، اهل جهنمی.

عده‌ای هستند که در آخرالزمان مخالف می‌شوند چون که این‌ها القاء و افشاء ندارند و مغزشان کَشش ندارد. من عقیده‌ام این است که ما نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌توانیم بشناسیم نه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را. ما همین قدر که مخالفت نکنیم خوب است و اهل جهنم نیستیم.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: من با تمام انبیاء در خفا آمده‌ام، اما با پیامبر آخرالزمان آشکارا آمده‌ام. [۶] معلوم می‌شود که علی (علیه السلام) در زمان آدم ابوالبشر هم بوده، در زمان نوح هم بود، در زمان ابراهیم هم بوده که این را می‌گویند، پس شناخت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خود خداست. ما فقط باید قبول کنیم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده. در جای دیگری هم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: من نبی بودم در حالی که آدم ابوالبشر در گِلش بود. پس ما نمی‌خواهیم که خدای ناخواسته نمره بدهیم و بگوییم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر است. این‌ها یک روح‌اند، یک نورند؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: من با تمام انبیاء آمده‌ام، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم می‌گوید: آدم در گِلش بوده که من نبی بودم. [۷] مگر این‌ها (ائمه طاهرین) ولیّ این دنیا هستند یا مگر پیامبر فقط نبی این دنیا است؟ پیامبر، نبی تمام این خلقت است. علی (علیه السلام) هم ولیّ تمام خلقت است. [۸] اگر روایتش را هم می‌خواهید می‌فرمایند: ما یک شجره واحد هستیم. [۹] پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من ریشه شجره توحیدم و علی ساقه آن است. میوه‌اش قرآن است و برگ آن شیعه‌ها هستند. اما اگر ساقه درخت نباشد، خشک می‌شود و میوه هم نمی‌دهد (من یک مثالی برای شما می‌آورم: امروزه در اغلب کشورها به دلیل ممنوعیت قطع درختان، اگر کسی بخواهد عمارتی بسازد و به درختی بر بخورد، ساخت آن را متوقف می‌کنند و پنهانی در ساقه درخت، لطمه‌ای و فاصله‌ای ایجاد می‌کند که باعث خشک شدن درخت می‌شود. حالا کسی

هم که در قبولی و خواستن امیرالمؤمنین (علیه السلام) تزلزل و فاصله داشته باشد، به دینم! به آیینم! همه اعمالش سست و خشک می‌شود).

در روایت دیگری داریم که شخصی خدمت امام رضا (علیه السلام) آمد و سؤال کرد: چرا به جدّ شما ابوالقاسم می‌گویند؟ حضرت فرمود: جدّ ما پسری به نام قاسم داشته. اما شخص دیگری همین سؤال را از حضرت پرسید. امام رضا (علیه السلام) در جواب او قسم جلاله خورد و فرمود: قاسم بهشت و جهنم جدّ ما رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. ببین! می‌گویند جدّ ما رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام). پس این‌ها یک شجره واحد هستند.

ما نمی‌خواهیم بگوییم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالاتر است. شما که تهمت می‌زنید، متوجه نیستید. من هر کجا که گفتم علی (علیه السلام)؛ گفتم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و هر کجا که گفتم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ گفتم: «علی ولی الله». تو اگر علی را قبول نداشته باشی، اهل جهنمی؛ پیامبر را هم قبول نداشته باشی، اهل جهنمی؛ البته امر پیامبر را. امر خدا، پیامبر است و علی (علیه السلام). امر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پیامبر است. امر پیامبر هم، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. [۱۰] این‌ها مشترک‌اند. چرا؟ علی (علیه السلام) جانش را در قضیه لیلۃ المبیت فدای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کند و در جای پیامبر اکرم می‌خوابد. اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم، امرش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) هدیه می‌دهد.

پس خدای تبارک و تعالی، هم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را افشاء کرده، هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را. ما نمی‌خواهیم نستجیر بالله بگوییم علی (علیه السلام) بالاتر است یا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). شما توجه ندارید!

ببین! خداوند در قرآن می‌گوید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» [۱۱] به تمام زمینی‌ها و آسمانی‌ها می‌گوید تسلیم پیامبر شوید. این کلام، راجع به پیامبر است. از آن طرف هم می‌گوید: هر کس

علی (علیه السلام) را به «**الیوم اکملت لکم دینکم**»^[۱] قبول نداشته باشد، اگر به اندازه ثقلین عبادت کند، به عزت و جلال! او را می‌سوزانم. پس خدای تبارک و تعالی هم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سِمت داده است و هم به امیرالمؤمنین (علیه السلام). گفتیم که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: ما شجره واحده هستیم؛ یعنی ما متصل به هم هستیم. خدای ناخواسته ما نمی‌خواهیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر پیامبر ترجیح دهیم؛ بلکه ما داریم کلام خود ائمه طاهرین (علیهم السلام) را نقل می‌کنیم. ما داریم کلام آن‌ها را افشاء می‌کنیم. این حرف‌ها بوده است، اما زده نشده است. چون نخواستند بزنند. هر کسی یک رشته‌ای را گرفته و دنبالش رفته است.

مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود که بعد از من، امتم هفتاد و سه فرقه می‌شوند (خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را که می‌گفت: این فرقه‌ها هر کدامشان فرقه فرقه می‌شوند) آن می‌خواهد دکتر بشود، دیگری می‌خواهد مهندس شود، دیگری می‌خواهد استاد دانشگاه شود. خلاصه، هر کسی مقصدی برای خودش دارد. به این خاطر است که این حرف‌ها بایگانی شده است.

حالا این حرف‌هایی را هم که ما می‌گوییم، مانند قطره‌ای از اقیانوس است. مگر ما می‌توانیم علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا پیامبر را افشاء کنیم و یا اینکه حقیقتشان را بگوییم؟ مثل دریایی، که خدا عظمتش را می‌داند، ما رفته‌ایم کنار این دریا و یک قطره از آب این دریا را برداشته‌ایم. باز این را من به قدر فهم خودم می‌گویم. چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: من کیل دریا را می‌دانم، اما آیا کسی حقیقت ولایت را می‌داند؟! نه، والله! نه، تالله! نه، بالله!

حالا آن قدر عده‌ای از این مردم بدبختند، نه تنها حقیقت ولایت را کشش ندارند، این حرف‌ها را هم نمی‌کشند. واقعیت ولایت و نبوت را فقط خدا می‌داند. فقط خدا می‌داند که چه چیزی را از نور خودش خلق کرده است. مگر نور خدا انتها دارد؟! مگر پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) انتها دارند که بگوییم؟ مگر زهرای عزیز (علیها السلام) انتها دارد که بگوییم؟ انتهای زهرا (علیها السلام) با خود خداست، اصلاً این‌ها انتها ندارند. این دوازده امام، چهارده معصوم، از نور خدا خلق شده‌اند.

حالا خدا نورش را افشاء می‌کند و می‌فرماید: به عزت و جلال قسم! اگر به اندازه تمام انس و جن عبادت کنی، اما علی (علیه السلام) را به «**الیوم اکملت لکم**

دینکم»^[۱] قبول نداشته باشی، تو را می‌سوزانم. حالا حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) به ندای خدا پاسخ دادند و گفتند: خدا جان! حالا که تو علی (علیه السلام) را این قدر می‌خواهی، ما جانمان را فدایش می‌کنیم و کسی را هم که علی (علیه السلام) را نخواهد، ما هم او را نمی‌خواهیم. کجا معلوم شد؟ آن موقعی که امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه گفت: جرم من چیست که مرا می‌خواهید بکشید؟ همه گفتند: «بغضاً لأبیک» ما بغض پدرت را داریم. امام حسین (علیه السلام) هم دست کرد به شمشیر و همه را روی هم ریخت. حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شناختی؟ مگر کسی می‌تواند علی (علیه السلام) را بشناسد؟ ما نمی‌توانیم بشناسیم. ما نمی‌گوییم بشناس، منکر نشو.

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت خورد، منادی میان زمین و آسمان ندا داد: ارکان خدا شکست. این ندا به اهل جهنم رسید. آن‌هایی که معصیت‌کار بودند، اما بغض امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نداشتند و منکر نبودند، رقت کردند و این رقت باعث نجاتشان از آتش جهنم شد؛ چون منکر نبودند. وای به حال کسی که منکر باشد. او ابدالآباد در جهنم است. الان خیلی منکر پیدا شده، اما نمی‌توانم افشاء کنم. نه که ندانم، به دینم! می‌بینم و می‌دانم، ولی افشاء نمی‌کنم. چون که اگر افشاء کنم رسوایی به بار می‌آورد.

قضایای تولد و نامگذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ما باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از مصداق‌های ظاهری که در دنیا افشاء شده بهتر بشناسیم، حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به غیر از خداوند هیچ کس نمی‌شناسد. حالا می‌خواهیم قضایای تولد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل کنیم. فاطمه بنت اسد در مقابل خانه خدا گفت: خدایا، درد را بر من آسان کن. (نه اینکه این درد زایمان باشد. می‌گوید: درد را به من آسان کن؛ یعنی گفت: خدایا! مشکل مرا حل کن) من الان در خانه تو هستم. فوراً دیوار کعبه شکافته شد. فاطمه وارد خانه خدا شد و دیوار کعبه اتوماتیک‌وار بسته شد. (اصلاً در تمام خلقت بابی نیست به غیر از باب علی. چرا فاطمه بنت اسد از در کعبه وارد خانه نشد؟ چرا دیوار شکافته شد؟ آن در، درِ مردمی است؛ یعنی دری بود که تمام مردم و مشرکان از آن در وارد می‌شدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) از در مردمی وارد نشد. چرا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودش باب است.)^[۱۲] در تمام

فضای مکه پیچید که فاطمه بنت اسد داخل خانه خدا شده است (حالا خانه خدا شد زایشگاه علی (علیه السلام)، نه اینکه علی (علیه السلام) نبوده، علی (علیه السلام) نور خداست. [۱۳] مگر نمی‌گویند من با تمام انبیاء در خفا آمده‌ام ولی با پیامبر آخرالزمان آشکارا آمدم؟ پس علی بوده، اما در خانه خدا ظاهر شده است. تا آن موقع، پیامبر رو به مسجدالاقصی نماز می‌خواند، اما برای نماز دومش خداوند گفت: یا محمد! حالا باید رو به مسجدالحرام نماز بخوانی. در مسجدالاقصی چند هزار نبی دفن است، اما تمام آن‌ها شاگرد علی (علیه السلام) هستند، به طرف زایشگاه علی (علیه السلام) نماز بخوان) مردم همه جمع شدند و یک‌دفعه دیوار کعبه شکافته شد. مردم دیدند که فاطمه بنت اسد با فرزندی روی دستش از خانه خدا بیرون آمد. فاطمه فرزندش را به ابوطالب داد و گفت: نامی برای این فرزند بگذار. ابوطالب گفت: اسمش را باید پیامبر بگذارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: اسم این فرزند را باید خدا بگذارد. همه متحیر بودند که ناگهان دیدند لوحی میان زمین و آسمان ظاهر شد. در آن لوح نوشته بود: من علی اعلی هستم. اسم این فرزند را علی بگذار. یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اسم، با خدا مشترک است. [۱۴]

عظمت اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را. این جمله را ایشان نقل می‌کرد که روایت داریم: اسم اعظم، اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) [۱۵]، اسم امام حسین و اسم حضرت زهرا است. اما می‌گفت روایت داریم که خدا می‌گوید: مردم کفران می‌کنند. ما امامانمان را از آن‌ها می‌گیریم؛ اما در آخرالزمان، اسم آن‌ها را هم از مردم می‌گیریم «اسمُ اعظم». چون این مردم آخرالزمان، نه که لیاقت علی را ندارند، لیاقت اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را هم ندارند. وای به حال شما که دارید اسم‌های تجدیدی روی بچه‌هایتان می‌گذارید. وای به حال مردم آخرالزمان. شما ببین الان مردم چقدر اسم بچه‌هایشان را اسم ائمه می‌گذارند؟ تو که اسم علی را روی بچه‌ات نمی‌گذاری، معلوم می‌شود علی (علیه السلام) را قبول نداری.

«اسمُ اعظم»، کسی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول داشته باشد کارش اعظم می‌شود. مگر آصف کارش اعظم نبود؟ به اندازه یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را آورد. مگر عیسی کارش اعظم نبود؟ با اسم علی، مرده‌ای را زنده

می‌کرد. [۱۶]

داوود با اسم علی، آهن به دستش نرم می‌شد [۱۷]، جبرئیل با یا علی هشت شهر قوم لوط را زیر و رو کرد [۱۸]، جبرئیل که قدرت ندارد. قدرت تمام خلقت علی است.

ما هم می‌گوییم علی و تا آخر عمرمان هم می‌گوییم. تو اگر خداپرست هستی، بیا از خدا تقلید کن. خدا گفته علی، جبرئیل گفته علی، پیامبر گفته علی، در ساق عرش خدا نوشته علی، در بهشت می‌گوید علی [۱۹]، در هفت آسمان، هفت بیت المعمور می‌گویند علی [۲۰]، تو هم اگر بگویی علی، با آن‌ها هماهنگ هستی و الاً با اهل تسنن هماهنگی. تو اگر علی (علیه السلام) نداری، خریداری نداری؛ نه خدا تو را می‌خواهد، نه پیامبر و نه تمام اشیاء، تو اگر علی (علیه السلام) نداشته باشی، در قیامت سرافراز نیستی. سرافرازی بشر برای این است که محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته باشد.

عزیز من! جان من! علی باید به تو تزریق شود تا قلبت و روحت بگوید علی! اگر تزریق نشود، این علی گفتن، زبانی است. ببین! به آن شخص تزریق شده بود که آمد نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و گفت: علی جان! من تو را دوست دارم. حضرت گفت من هم تو را دوست دارم. شخصی این جریان را دید و گفت: ببین علی چه کار می‌کند. من هم اگر بروم همین حرف را به من می‌زند. رفت و گفت: یا علی! من تو را دوست دارم. حضرت پاسخی نداد. دو مرتبه، سه مرتبه، تکرار کرد تا اینکه حضرت گفت: دروغ می‌گویی. چون که من تو را دوست ندارم. یعنی به آن شخص تزریق نشده بود. محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید به تو تزریق شود. محبت تو هم باید به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تزریق شود. حالا به آن شخص تزریق شده که حضرت می‌گوید: من هم تو را دوست دارم؛ اما به دیگری می‌گوید: دوستت ندارم، دروغ می‌گویی.

رفقای عزیز! امیدوارم امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسمش و محبتش به ما تزریق شود. اگر علی (علیه السلام) داشته باشی، نماز داری. اگر علی داری، روزه داری. اگر علی داری، خدا داری. [۲۱] اگر علی داری، زهرا (علیها السلام) داری. اگر علی داری، دوازده امام، چهارده معصوم، داری. اگر علی داری، عزت داری. اگر علی

نداری، عزت نداری، حرمت نداری.

چرا می‌گویند اگر به یک مؤمن توهین کنی خانه مرا خراب کرده‌ای؟ چون که آن مؤمن، علی دارد. تو چه کسی را نداری؟ ما چه کسی را داریم؟ اگر علی داری، بهشت داری. اگر علی داری، جنات داری. اگر علی داری، فردوس داری. اگر علی داری، آسمان داری. اگر علی داری، مُلک داری، اگر علی داری، ملکوت داری. اگر علی نداری، هیچ چیز نداری.

اگر علی داری، امر خدا را داری. اگر علی نداری، امر خدا را نداری؛ چون علی امر خداست. [۲۲] اگر علی داری، خواست خدا را داری. اگر علی نداری، خواست خدا را نداری. اگر علی داری، ایمان داری. اگر علی داری، اسلام داری، توحید داری. [۲۳] اگر علی نداری، هیچ چیز نداری؛ چون که خدای تبارک و تعالی فقط درباره امیرالمؤمنین فرموده است که اگر به اندازه انس و جن عبادت کنی اما علی را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی به صورت در جهنم می‌اندازمت.

عزیزان من! شما هم اگر می‌خواهید تمام کارهایتان درست شود، باید علی بگویید نه غیر علی. داود، علی می‌گفت، آهن به دستش نرم می‌شد. شما هم با اسم علی کارها برایتان آسان می‌شود. حالا آن آقا کشش ندارد، می‌گویند: این‌ها علی الهی هستند. ما خدای علی را الله می‌دانیم.

روزی پیامبر اکرم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) تشریف بردند، اما بر خلاف همیشه سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نگرفتند. حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند: پدرجان! چرا امروز اسمی از علی نیاوردی؟ حضرت فرمودند: من وضو نداشتم.

طبق آیه قرآن که می‌فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» [۲۴] پیامبر اکرم و همه ائمه طاهرین (علیهم السلام) تطهیرند، پس چطور پیامبر می‌گوید من وضو نداشتم؟ پیامبر می‌خواهد افشاء کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، قرآن ناطق است. همان‌طور که بی‌وضو نباید به قرآن دست زد، باید اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را هم با وضو بر زبان آورد.

اگر تو حقیقتاً پیرو حضرت زهرا (علیها السلام) هستی، ببین می‌گویند: پدرجان! چرا

اسم علی (علیه السلام) را نیاوردی؟ جگر من از دست مقدسها خون است. الان عده‌ای پیدا شده‌اند که می‌گویند اسم علی را نیاور. تو چه مسلمانی هستی؟ برو یک فکری برای قیامتت بکن. زهرای عزیز (علیها السلام) می‌گوید اسم علی را بیاور. اما تو مقدس! می‌گویی نیاور.

یا این که پیامبر اکرم، وقتی که به معراج تشریف بردند، خدای تبارک و تعالی با ایشان صحبت کرد. پیامبر عرض کرد: خدایا! این صدای پسر عمم علی است یا تویی؟ خداوند فرمود: من می‌بینم تو علی را دوست داری، من هم با صوت علی با تو صحبت می‌کنم (حالا ما نمی‌خواهیم تمام قضایای معراج را نقل کنیم) نتیجه معراج [۲۵] این است که پیامبر وقتی که می‌خواست از معراج برگردد، نمی‌توانست به خدا بگوید خداحافظ! پیامبر فرمود: «یا علی» خدا هم فرمود: «یا علی»

پس ببین خدای تبارک و تعالی چطور امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تصدیق کرده؛ چون که او را از نور خودش خلق کرده. حالا دارد به پیامبر می‌گوید: یا محمد! نتیجه حرف‌هایی که ما زدیم علی است: «یا علی». حالا نادان! تو می‌گویی اسم علی را نیاور؟ خدا اسم علی را می‌آورد، آیا ما نیاوریم؟!

فرق تو با اهل تسنن چیست؟ آن‌ها علی را به عنوان حجت خدا قبول ندارند؛ اما اسم علی را می‌آورند. تو می‌گویی نیاور؟ (نمی‌خواهم افشاء کنم که چه اشخاصی این حرف‌ها را می‌زنند. کاش قماربازها گفته بودند، کاش عرق‌خورها گفته بودند. کاش اوباش گفته بودند. نه از آن‌ها که ما توقع داریم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را افشاء کنند، بگویند اسمش را نیاور!)

محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرط حلال‌زادگی است [۲۶]، ما تاریخات اسلام و روایت و حدیث را نقل می‌کنیم. ما انتقاد می‌کنیم. بزرگان قبایل عرب که خیلی محترم بودند، بچه‌هایشان را خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌بردند و می‌گفتند که آیا این آقا را دوست داری یا نه؟ اگر می‌گفت نه، می‌رفتند و زانشان را طلاق می‌دادند. [۲۷] اصلاً شرط حلال‌زادگی، دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. حالا عده‌ای می‌گویند اسم علی را نیاور.

تو اگر عقل نداری، لااقل وجدان داشته باش. امام حسین (علیه السلام) هم به لشکر ابن زیاد گفت: ای شیعیان ابوسفیان! اگر دین ندارید، وجدان داشته باشید

(آزاد مرد باشید) کجا می‌روید رو به حرم و خیمه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ شما هم کجا می‌روید که می‌خواهید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را پیش مردم منزوی کنید و می‌گویید اسم علی را نیاورید؟

مگر یونس نبود که یک قدری در قبولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کندی کرد؟! (نه که قبول نداشت) حالا خداوند به حوت گفت: یا حوت! او را ببلع، اما هضمش نکن. حوت هم یونس را در دریاها گرداند. یونس دید تمام موجودات دریا می‌گویند: علی. یونس یک دفعه گفت: «لا اله الا انت، سبحانک، انّی کنت من الظالمین» خدایا من ظالمم که در قبولی علی (علیه السلام) کندی کردم. [۲۸] تو هم ظالمی عزیز من! این هم آیه قرآنش.

اصلاً یک چیزهای هست که مختص به خود آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. یکی از برتری‌هایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تمام کون و مکان دارد این است که کسی نمی‌تواند اسم خودش را امیرالمؤمنین بگذارد. یعنی خداوند به تمام خلقت اجازه نداده که اسم خودشان را امیرالمؤمنین بگذارند. این مختص به خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. اگر هم بگذارند، یک عیب‌هایی به هم می‌زنند. [۲۹] امیر می‌توانی بگذاری، یا اینکه علی می‌توانی بگذاری؛ اما «امیرالمؤمنین» منحصر به ایشان می‌باشد تا حتی ائمه طاهرین یا انبیاء هم این اسم را روی خودشان نمی‌گذاشتند.

امیرالمؤمنین، یعنی امیریت دارد به همه کارها در تمام خلقت. اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول داری، خودش می‌گوید: من با تمام انبیاء در خفا آمده‌ام، ولی با پیامبر آخرالزمان آشکارا آمده‌ام. می‌گوید: من با تمام انبیا آمده‌ام. من بودم که به موسی گفتم «**فاخلع نعلیک**» [۳۰] کفش‌هایت را درآور (یعنی تو که می‌خواهی به وادی طور بیایی، باید محبت زنت را از دلت بیرون کنی. حال آیا تو هم می‌خواهی با محبت دنیا، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، حجت خدا را بشناسی؟! من بودم که به موسی گفتم عصایت را بیانداز. من بودم که موسی می‌ترسید: گفتم عصایت را بردار. من بودم که به کشتی نوح گفتم آرام شد. [۳۱] اسم من بود که هشت شهر قوم لوط را زیر و رو کرد. داوود اسم من را آورد که آهن در دستش نرم شد. عیسی با اسم من مرده را زنده می‌کرد.

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) امیر همه کارهاست. کارهای تو را هم امیریت می‌کند. هم در این دنیا هم در آن دنیا. مگر این نیست که اگر آن را دوست داشته باشی بهشت می‌روی؟

حالا هر کسی که می‌میرد روایت داریم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بالای سرش حاضر می‌شود. [۳۲] مگر ما می‌توانیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشناسیم؟ در هر شبانه‌روز، چند میلیون نفر از دنیا می‌روند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای سر همه آن‌ها حاضر می‌شود.

دیگر این‌که در تمام خلقتها، ساقی کوثر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ اما آب، مهریه حضرت زهراست و حضرت، همسر عزیزش را احترام کرد و گفت: علی جان! من مهرم را در اختیار تو می‌گذارم؛ اما به دشمنان و قاتلین حسین من، آب نده.

دیگر اینکه عیسی وقتی می‌خواست به آسمان برود، در آسمان چهارم او را نگه داشتند؛ چون که گفتند محبت یک سوزن و نخ دارد. اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: از من بپرسید که من راههای آسمانی را بهتر بلدم. [۳۳] (آن وقت سعد وقاص گفت: موهای سر من چند تاست؟ حضرت فرمود: من می‌دانم، اما جوابش به درد تو نمی‌خورد. اما تو یک گوساله‌ای در خانه داری که کشنده حسین من است. بعد از مدتی، ابن سعد، خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رود و می‌گوید: علی جان! شما این را گفته‌ای؟! هشدار به من بده که من این کار را نکنم. حضرت فرمود: در آن موقع، دو نفر سراغت می‌آیند که وقتی می‌روی جوابشان را بدهی شلوارت را عوضی می‌پوشی)

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه که زمینی است، نه که آسمانی است، در تمام خلقت است. عیسی یک سوزن و نخ دارد، نگهش می‌دارد؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: من راههای آسمانی را بهتر بلدم.

چون که عیسی خلق است؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) نور خداست. چرا؟ او به قدر یک سوزن و نخ محبت دارد؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: من دنیا را سه طلاقه کرده‌ام. دنیا در نزد من به منزله استخوان خوک در دهان سگ خوره‌دار است.

شناخت علی (علیه السلام) ، یعسوب الدین، امام المبین، حجت خدا، مقصد خدا، وصی رسول الله، امر خدا را، خود خدا باید به ما بدهد. این که خدا می گوید: اگر بخواهی من هدایتت می کنم، خدا ولایت به تو می دهد. آن وقت، دیگر مثل آب گر می شوی؛ یعنی دیگر پاک کننده می شوی و همه چیز برای تو آسان می شود. بهشت رفتنش آسان است. فردوس رفتنش آسان است. به آسمان رفتنش هم آسان است. همه چیز، تو را احترام می کند تا حتی آتش جهنم [۳۴] ، (روایت داریم که جهنم، به مؤمن می گوید: زودتر رد شو که من نمی توانم امر خدا را که باید بسوزانم اطاعت کنم) اما تو باید امر علی را اطاعت کنی. اگر شما این را داشته باشید، به سی جزء کلام الله! باعث افتخار تمام موجوداتید.

تمام ممکنات خدا کسری دارند. کسری شان ولایت است. تا حتی عرش، فردوس، بهشت و آسمان. تمام این ها کسری دارند. اگر علی را دوست داشته باشند، هستی دارند. به دینم! راست می گویم. به تمام انبیاء! راست می گویم.

در تمام سماوات، در تمام هجده هزار کرات، علی کفواً احد است؛ یعنی تمام این ها (هجده هزار کرات به ما گفته؛ اما صدها هجده هزار کرات دارد) ممالک خدا هستند و مثل این است که شما صد تا یا هزار تا خانه داری... این ها همه شان خلق است، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر است. پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، کفواً احد است. حالا علی را شناختی یا نه؟!

نه در این دنیا، در آن دنیا هم همین طور است. خدا که یک عالم و دو عالم ندارد. اینجا کرات خاش خاشی است. ما آمده ایم در این دنیا که علی را بشناسیم تا رفع تمام گناهانمان بشود. آمده ایم تا انسان کامل بشویم. تا روح بشویم. آنجا ذرات بودی. آمده ای اینجا که رشد کنی. تمام اینکه آمده ای اینجا برای این است که علی (علیه السلام) را به «اليوم اكملت لكم دينكم» [۱] قبول داشته باشی. [۳۵] کجا می روی کس دیگری را قبول می کنی؟!

تو اگر بخواهی کامل شوی و خیالت راحت باشد، باید ولایت کامل باشد. به تمام آیات قرآن! اگر این طور شوی، دیگر نه به بهشتش احتیاج داری، نه به فردوسش. چون آن ها از نور ائمه و از ادب این ها خلق شده اند. آن ها همه شان خلقتند، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقصد تمام خلقت است. اگر خلقت مقصد نداشته باشد، فروریزان و سرگردان است. شما هم اینجا همین طور هستید. بی مقصد و

سرگردان هستید. کجا این طرف و آن طرف می‌روید؟!

ولایت، تو را تأمین می‌کند، سکونت می‌دهد، امنیت می‌دهد. تمام خیال‌های باطل تو را خنثی می‌کند. ولایت، امر خداست، هستی خداست، مقصد خداست. اگر علی داری، خدا داری. نه فقط خلقت را، مافوق تمام خلقت را داری. [۳۶]

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) تصرف عالمی دارد نه فقط تصرف دنیا. ما نمی‌توانیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشناسیم. ما باید امر خدا را قبول کنیم و بفهمیم که مصداق برای آن‌ها درست نکنیم. چون که خودشان می‌گویند: هیچ کس مثل ما نیست. [۳۷] مصداق درست نکن، عزیز من!

خودت رسوا می‌شوی. آن‌ها سر جای خودشان هستند. ببین خود خداوند در حدیث کساء می‌گوید: من زمین و آسمان‌ها و همه این خلقت را به واسطه ائمه خلق کرده‌ام. ما خلقت را نمی‌شناسیم، می‌خواهی مافوق خلقت را بشناسیم؟! پس ما همین قدر ولایت را قبول کنیم که مشرک نباشیم، خوب است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یا رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، مافوق تمام خلقتند و ما نمی‌توانیم آن‌ها را بشناسیم. چرا؟ نه این که تو شناسی، سلمان هم نمی‌شناسد. اویس هم نمی‌شناسد. شاه عبدالعظیم حسنی هم نمی‌شناسد. چون که خلق، کوچک‌تر از این است که واقعیت ائمه را بخواهد بشناسد. فقط خدای تبارک و تعالی، که ایشان را از نور خودش خلق کرده، آن‌ها را می‌شناسد؛ اما تو باید مشرک نباشی.

ما نه تنها ائمه طاهرین (علیهم السلام) را نمی‌شناسیم، بلکه کسانی را هم که آن‌ها سفارش کرده‌اند نمی‌شناسیم. ای کاش شناسیم، مسخره هم می‌کنیم. به سلمان می‌گفتند: ریش تو بهتر است یا دم سگ؟ در صورتی که خدا و پیامبرش می‌گویند: «سلمان منا اهل البیت» سلمان جزء اهل بیت است.

وقتی تو آن مؤمن را نشناختی، امام صادق (علیه السلام) افشاء می‌کند و می‌فرماید: اگر مؤمن را نشناختی، یعنی قبولش نداری. تو دروغ می‌گوئی ما (اهل بیت) را قبول داری [۳۸]

یا خدا باز مؤمن را افشاء می‌کند. می‌فرماید: اگر توهین به آن مؤمن کردی، خانه

مرا خراب کرده‌ای. توجه کنید! خدا نمی‌گوید که اگر او را بکشی، خانه مرا خراب کردی؛ بلکه می‌گوید: اگر توهین کنی خانه‌ام را خراب کردی. چون که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا فاطمه زهرا (علیها السلام) یا دوازده امام، چهارده معصوم، مقصد خدا هستند و مؤمن سفارش خداست؛ [۳۹] اما نه اینکه هر کس بگوید من مؤمنم، مؤمن است.

نه هر کس شد مسلمان می‌توان گفتش که از اوّل بایش سلیمان شد و آنکه
سلیمان شد مسلمان شد

نه این که هر کس ادعا کند که من متقی‌ام، واقعاً متقی باشد.

البته بعضی‌ها بالاتر از این هم به خودشان نمره می‌دهند. آن دو نفر، خودشان به خودشان نمره دادند. مشابه آن‌ها هم همیشه در دنیا وجود دارد. بنابراین، مؤمن هم سفارش خداست، هم سفارش ائمه. چون که خدا می‌گوید: اگر توهین به آن مؤمن کردی، خانه مرا خراب کردی. امام صادق (علیه السلام) هم می‌فرماید: اگر آن مؤمن را نخواهی، دروغ می‌گوئی که ما را می‌خواهی. یعنی مؤمن را هم خدا تأیید کرده، هم ائمه.

باز هم خدا راهنمایی می‌کند می‌گوید: برو با آن مؤمن بساز تا من قصری به تو بدهم که خلق اولین و آخرین را بتوانی در آن دعوت کنی. اما آن مؤمن شرایطی دارد. پس ما باید از خدا بخواهیم که هم شناخت ائمه طاهرین (علیهم السلام) و هم شناخت مؤمن واقعی را به ما بدهد تا ما دنبال هر کسی نرویم که گمراه شویم. ما باید دنبال مؤمن واقعی برویم تا گمراه نشویم. دلیلش هم این است که می‌گوید: با آن مؤمن بساز و او را بخواه تا با او محشور شوی، تا تو هم مانند او مورد سفارش من بشوی.

هیچ کس مانند خدا بشر را راهنمایی نمی‌کند. دائم دارد بشر را راهنمایی می‌کند: عزیز من! از آن‌ها (ائمه طاهرین) جدا نشو. عزیز من! از مؤمن جدا نشو. عزیز من! آن‌ها سفارش من هستند. عزیز من! آن‌ها خواست من هستند. تو اگر حرف خدا را، کلام خدا را شناختی و عمل کردی، آن وقت بنده می‌شوی. این بنده شدن خیلی مهم است. ببین! می‌گوید: «أشهد أن محمداً عبده ورسوله» این رسول من، بنده من است. حالا همین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

اگر در آخرالزمان دینت را حفظ کردی، با من و در درجه من هستی؛ یعنی اگر دینت را حفظ کردی، بنده خدا می‌شوی. دین یعنی چه؟ دین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. دین، حضرت زهرا (علیها السلام) است. مردم این‌ها را نشناختند که می‌فرماید مشرک و کافر شدند. فوراً خدا حکم رویشان گذاشت. مواظب باش که خدا حکم روی تو نگذارد. چرا حکم رویت می‌گذارد؟ برای اینکه تو مشابه آن‌هایی.

«می‌خواهم یک قدری پرده اسرار را کنار بزنم. به امام حسین هم گفتم: آقا جان! می‌خواهم یک قدری پرده را کنار بزنم و عظمت پیرت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مادرت، زهرا (علیها السلام) را افشاء کنم. الحمد لله خدا یک قدرتی داد و کمی پرده را کنار زد (مثل آصف که گفت من ذراتی از علم کتاب را دارم) مگر ممکن است ولایت را افشاء کرد؟!»

خدا وقتی که پیامبر را به آسمان دعوت کرد از خانه ام سلمه با براق رفت که همه ببینند. حالا کجا پرده را کنار زد؟ با جبرئیل به جایی رسیدند که جبرئیل گفت من از اینجا به بعد نمی‌توانم با تو بیایم.

گفت او را هین پیر اندر پی‌ام گفت رو رو من حریف تو نی‌ام

(معلوم می‌شود جبرئیل هم حد دارد. تمام ممکنات حد دارند. فقط ولایت حد ندارد [۴۰] چون علی مانند ندارد و احدی مثلش نیست)

چرا؟ گفت: اینجا محل وحی است. تمام وحی‌ای که می‌آورم از اینجا می‌آورم، با اجازه می‌آیم. پرده را کنار زد، دید علی (علیه السلام) آنجاست. پس چرا تو می‌گویی علی (علیه السلام) در قرآن نیست؟ ای کسی که باسوادی، اما بی‌کمالی. جبرئیل می‌گوید: آنچه آیات است از اینجا می‌آورم پس چرا تو این حرف را می‌زنی؟ (بعضی‌ها مثل مگس می‌مانند. دائم دنبال یک جایی می‌گردند که نیش بزنند. برو!)

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گذارا

برو در خانه علی تا تمام حاجت‌هایت را بدهد.

من هم جوابش را دادم. گفتم: اسم فرعون هم توی قرآن است. اسم هامان هم توی قرآن است. پس آن‌ها از علی بالاترند؟

نفسی که از سینه تو خارج می‌شود، اگر علی (علیه السلام) در آن نباشد، مثل باد است. همیشه باید نفس بزنی، نفس بکشی، بگویی علی. آیا ما از یک چاه کمترین؟!

« به تمام آیات قرآن! رفتم در بیابان. دیدم یک چاهی هست می‌گوید: علی، علی، علی. انگار همان چاهی بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرف‌هایش را در آن می‌زد. من از شما خواهش می‌کنم، توقع دارم، پوزش می‌طلبم، در اختیار شما هستم که شما هم قلب مبارکتان مانند آن چاه باشد. بگوید: علی. به تمام آیات قرآن! اگر گفتی علی، خدا می‌گوید: لیبیک؛ اما اگر نگفتی، خدا تو را نمی‌پذیرد. تو سرکشی. من خودم را روی دهانه چاه انداختم. کیف می‌کردم. خدایا! این زمین است؟ این چطور می‌گوید «علی»؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) نفوذ کرده در آن چاه، آیا قلب شما هم می‌گوید «علی» یا برای «علی» مشابه درست کردید؟! این است که می‌گوید در آخرالزمان اگر کسی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؛ علی ندارید. (من آخر عمرم است. دارم حرف‌هایم را می‌زنم. زمانی بشود که این حرف‌ها گیرتان نیاید، حسرت ببرید.)»

بی‌دین می‌روی؛ یعنی علی نداری. دین، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

انبیاء، از آدم تا خاتم، همه نبی هستند (به غیر از پیامبر آخرالزمان که هم نبی است، هم ولی) عصمتی که خدا به آن‌ها داد برای این بود که از خودشان حرف نزنند و امتشان، امر پیامبرشان را اطاعت کنند. آن امت‌هایی که امر پیامبرشان را اطاعت نکردند، عذاب شدند.

آب را دیدی که با نوحان چه کرد؟ باد را دیدی که با عادان چه کرد؟

حالا تمام این انبیاء، به غیر از پیامبر آخرالزمان (صلی الله علیه و آله و سلم) حرف خدا هستند؛ مقصد خدا نیستند؛ یعنی خدا در تمام این حرف‌ها مقصد دیگری دارد. حالا از کجا بفهمیم که مقصد خدا چیست؟

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

تسلیم»^[۱] خداوند نه تنها به زمینی‌ها که به آسمانی‌ها هم می‌فرماید: تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شوید. این نبی من، حرف از خودش نمی‌زند، تمام باید تسلیم محمد شوید. پیامبر، بیست و سه سال زحمت کشیده، چقدر عبادت کرده، مگر عبادت پیامبر شوخی است؟ هر الله اکبری که گفته تمام این خلقت می‌گویند: «الله اکبر». یک «لا اله الا الله» می‌گوید، تمام این خلقت «لا اله الا الله» می‌گویند. چقدر پیامبر صدمه دیده؟ دندان پیامبر را شکستند. یک بار آن قدر پیامبر را کتک زدند که گفتند دیگر از دنیا رفت. حالا با تمام این زحمات، با تمام این عظمت، حالا از طرف خدا جبرئیل نازل شد که یا محمد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را معرفی کن: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِغْتَ رِسَالَتَهُ»^[۴۱] تا پیامبر ذره‌ای مسامحه کرد، خدا گفت: اگر علی (علیه السلام) را معرفی نکنی، هیچ کاری نکرده‌ای. حالا پیامبر فوراً اطاعت کرد. خدا گفت: علی (علیه السلام) را روی دست بیاور و بلند کن که همگان بدانند جانشین و وصی تو و حجت خدا این است تا اینکه کس دیگری را به عنوان جانشین تو معرفی نکنند. حالا تازه این، معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است نه حقیقت علی (علیه السلام). حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را روی دست آورد. گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادْ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ...»^[۴۲] حالا وقتی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کرد، یک دفعه خدا افشاء کرد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^[۱] علی (علیه السلام) دین است. مقصد خدا این است. آن دینی که خدا می‌خواهد، این است. آن اسلامی که خدا می‌خواهد، این است؛ یعنی امر خدا و مقصد خدا، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: ای مردم! من از دنیا می‌روم. وصی من، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. تا حالا دین نبوت بود، اما از حالا به بعد دین، ولایت شد. پیامبر فرمود: من تا الان نبی بودم، اما حالا علی ولی است؛ یعنی علی (علیه السلام)، ولی کل خلقت است.

آن وقت همان جا سلمان و اباذر بلند شدند و اذان گفتند و در اذان‌شان «اشهد أنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَحُجَّةُ اللَّهِ» گفتند. عمر آمد به پیامبر گفت: این‌ها یک چیزهایی در اذان‌شان می‌گویند. پیامبر فرمود: آن‌ها درست می‌گویند^[۴۳] خود پیامبر هم در اذان‌ش «اشهد أنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» می‌گفت، اما دید اگر افشاء کند، این مردم اصلاً

نه قرآنش را قبول می‌کنند، نه اذان را. این است که پیامبر افشاء نکرد.

چند نفر از محققین طراز اول ایران جمع شدند و گفتند که سند «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» در اذان چیست؟ این‌ها از علمای تبریز و مشهد و قم سوال کرده بودند اما می‌گفتند: چیزی که ما را قانع کند هنوز پیدا نکرده‌ایم. در جوابشان همین مطلب را گفتم که وقتی پیامبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را روی دست آورد و گفت: علی، ولی شماست، همان جا هم، سلمان اذان گفت و در اذانش «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» گفت... تمام این محققان قبول کردند.

حالا تو آقایی که یک ذره درس خواندی قبول نداری؟! تو مشابه اهل تسنن هستی! حالا تو که در اذانت نمی‌گویی هنوز به جایی نرسیده‌ای و خنگی! مگر نمی‌گویند «الأعلم فالأعلم»؟ خدا رحمت کند علمایی را که دستشان از این دنیا کوتاه شده. من زمانی بود که از آقای قمی تقلید می‌کردم؛ البته قمی بزرگ. آمدند از ایشان سؤال کردند که آیا این «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» جزو اذان است؟ ایشان گفتند: نه، این جسارت است. اذان، جزو «**علیاً ولی الله**» است.

اذان و اقامه‌ای که در آن «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» نباشد، اصلاً به درد نمی‌خورد. خدا این علمایی را که این طوری بودند با خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) محشور کند. اصلاً من این جمله را از آقای گلپایگانی شنیدم که می‌گفت: اگر نماز را شروع کرده باشی اما یادت رفته باشد که اذان و اقامه بگویی، می‌توانی نماز را بشکنی و اقامه را بگویی و نماز را دوباره بخوانی. هیچ کجا نمی‌شود نماز را شکست؛ اما اینجا می‌گفت نماز را بشکن. نمازی که در آن علی نباشد، نماز نیست. بشکن. اذان را بگو یا اگر وقت نداری اقامه بگو و نماز را بخوان. چون که اذان و اقامه، نگهدار نماز توست. هم نگهدار است، هم نگهدار. نماز بی‌اذان «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» نه نگهدار است نه نگهدار. چرا اهل تسنن این همه مذمت شده‌اند؟ چون که در نمازشان «**اشهد أنّ علیاً ولی الله**» نیست. کسی که از ولایت بیزار است، از حرف ولایت هم بیزار است. اهل تسنن از ولایت بیزارند که «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» نمی‌گویند. تکرار می‌کنم: کسانی هم که این را نمی‌گویند، مشابه اهل تسنن هستند.

چون که قبولی هر نمازی «**اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله**» است. چون که آسمانی‌ها هم این را می‌گویند. ملائکه‌ای هم که عبادت می‌کنند آن‌ها هم

می‌گویند «علیاً ولی الله» اما می‌گویند: «محمد هم رسول الله»، هر دوی این‌ها را ملائکه آسمان می‌گویند. چرا؟ ملائکه می‌خواهند خدا خوشش بیاید.

خدا خوشش می‌آید که تو اگر می‌خواهی بگویی: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین» عقیده‌ات این باشد که خدایا تو را حمد می‌کنیم که ما علی (علیه السلام) داریم. حمد می‌کنیم تو را که به ما علی (علیه السلام) دادی، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دادی، زهرای عزیز (علیها السلام) به ما دادی و گر نه نماز به درد نمی‌خورد. آن «مالک يوم الدين»^[۴۴] یعنی خدایا تو مالک دین ما هستی. شروع نماز باید علی (علیه السلام) باشد. چرا این حرف را می‌زنی؟ قبولی نماز، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امام المبین، وصی رسول الله و حجت خداست.

تویی که «اشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» در اذان نمی‌گویی، نه علی را قبول داری نه پیامبر را. تو از اهل تسنن بدتری. این شهادت است که باید بدهی. اگر شهادت ندادی، عدالت هم نداری. چرا به تو می‌گویند به هنگام مرگ باید شهادت بدهی؟! وقتی که می‌خواستند نفرین کنند می‌گفتند: انشاء الله شهادت به زبانت نیاید، حالا تو در اذان و اقامه‌ات نمی‌گویی؟!

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند وقتی عرش را آفرید بر روی آن نوشت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین» و وقتی آب را آفرید، در محل حرکت آن نوشت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین» و وقتی خداوند کرسی را آفرید، بر پایه‌های آن نوشت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین» و وقتی خدا لوح را آفرید نیز چنین کرد. و وقتی جبرئیل را آفرید، و وقتی زمین‌ها را آفرید و... پس در انتها فرمود: و وقتی خداوند ماه را آفرید بر روی آن نوشت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین» و این همان سیاهی است که در ماه دیده می‌شود، پس هر زمان که یکی از شما گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» پس باید بگوید: «علی ولی الله»^[۴۵]

به هر که دادی چه ندادی؟ (عقل) به هر که ندادی چه دادی؟

تو عقل نداری که منکر آسمان و عرش و فرش و خورشید و ماه.... می‌شوی! تو

عقل نداری که منکر «أشهد أنّ على ولي الله» می شوی. تو منکر حدیث و روایتی! بترس!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دو جا تأکید می کند که منم. یکی گفته: «أنا قرآن الناطق» [۴۶] ، یکی هم که گفته: «أنا الأذان» [۴۷].

ای بشر! دنیا تنظیم است. ما باید با تنظیم رفتار کنیم. در این مملکت ایران، هفتاد میلیون نفر دارند «أشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» می گویند و فقط دو سه نفر پیدا شده اند که نمی گویند. این چه کاری است که تو داری می کنی؟ چقدر بدبخت هستی؟! الحمد لله، شکر رب العالمین، این ایران از همه دنیا بهتر است و به واسطه اینکه «أشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» می گوید مانند یک چراغ فروزان می درخشد. هیچ کجا رسانه هایش «أشهد أنّ محمداً رسول الله و أشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» نمی گویند. این فقط منحصر به ایران پاک است. الحمد لله، شکر رب العالمین، تمام رسانه های ایران دارند این را می گویند. چرا تو نمی گویی بدبخت بیچاره؟! چرا تو نمی گویی بی عقل؟! این ایران الان در تمام این دنیا نابغه و ممتاز است. به تمام آیات قرآن! این ایران پاک، به واسطه این که اسم علی (علیه السلام) را می آورند و «أشهد ان علیاً ولی الله» می گویند حفظ است. خدا نکند این اسم در این مملکت گفته نشود. حافظ این مملکت، هم خداست، هم اسم علی (علیه السلام).

دو مملکت بود که توسط آمریکا تصرف شد؛ چون که «أشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» در رسانه هایشان نبود: یکی افغانستان بود، یکی عراق. آمریکا غلط می کند مملکتی را که در آن رسانه هایش «أشهد ان محمداً رسول الله، علیاً ولی الله» باشد تصرف کند. پس ای کسانی که در رأس این مملکت قرار گرفته اید، شما باید نگهبان «أشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» باشید تا خدا نگه دار این کشور باشد.

ببین به شما می گوید اگر یک شیعه در یک شهر باشد آن شهر حفظ است؛ چون که آن شیعه «أشهد أنّ علیاً ولی الله و حجة الله» می گوید که این قدر عظمت دارد. [۴۸]

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه

می‌شوند که یک فرقه‌اش ناجی است. هفتاد و دو فرقه دیگر را باطل اعلام کرد. از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: کسی که مرا قبول دارد و اهل بیت را هم قبول دارد. الحمد لله، در ایران پاک، مردم همه پیامبر را قبول دارند. نه تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) را؛ بلکه دوازده امام و چهارده معصوم را هم قبول دارند. این منحصر به ایران است و ما باید شکر کنیم که در ایران پاک زندگی می‌کنیم و زیر سایه ولی الله الاعظم، امام زمان (عج الله فرجه) هستیم.

به تمام آیات قرآن! من دیگر آخر عمرم است؛ اما با دل پر غصه می‌روم. چون هر کسی را که دیدم، دیدم تزلزل ولایتی دارد. ما داریم آگاهی می‌دهیم، نه اینکه بخواهیم نمره بدهیم. تمام این آگاهی‌ها هم روی حساب است و روایت و حدیث.

در مجلس مهمی شخصی وارد شد و سؤال کرد سنی یعنی چه؟ یک نفر جواب داد که سنی فقط یک اسم است. گفتم: نه. اهل تسنن یعنی این‌ها به اصطلاح خودشان امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت می‌کنند. اما آن‌ها سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول دارند و به جا می‌آورند؛ یعنی نماز و روزه و حج و زکات و این‌ها را قبول دارند، اما این دوازده امام و چهارده معصوم را قبول ندارند. آن‌ها سنت به جا می‌آورند، نه امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را. امر پیامبر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. اما شیعه، هم دوازده امام و چهارده معصوم را قبول دارد، هم سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را به جا می‌آورد. آن وقت اهل تسنن چون که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول دارند، اما امرش را قبول ندارند، عبادت‌هایشان قبولی ندارد و تأیید نشده است و مذمت شده است. حالا می‌خواهم بگویم که این منحصر به اهل تسنن نیست. شما هم اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم»^[۱] قبول نداشته باشی تو هم سنی هستی.

عزیز من! تو باید حب داشته باشی نه بغض، آن‌ها نماز دارند، روزه دارند، حج دارند، عمره دارند، نماز شب دارند، انفاق دارند، همدیگر را دوست دارند. خلاصه، تمام ابعاد مسلمانی به ایشان جمع است. این‌ها تمامش کار است، اما چون که امر پیامبر را، که علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، قبول ندارند به آن‌ها سنی می‌گوییم.

قبول کردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقصد خداست. چرا به پیامبر گفت اگر علی را معرفی نکنی کاری نکرده‌ای؟! یعنی ای پیامبر، تمام عبادات و زحمتهایت کار است، اما معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر است. به پیامبر که این را می‌گوید به تو چه می‌گوید؟! تو چه کاره‌ای؟!

ببین عزیز من! چه می‌گویم. قبولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نماز است. قبولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عصاره نماز است. قبولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عصاره حج است. عصاره روزه است. عصاره تمام اعمال است. روح تمام این‌ها، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و الا آن‌ها جسم است؛ مثل مرده‌ای است که روح ندارد. تمام عبادتهای تو مثل جسم می‌ماند، هیچ قبولی ندارد. هم این جا سرگردانی، هم در آخرت. اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول نداشته باشی مشرکی و اگر در ظاهر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول داشته باشی، اما امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نداشته باشی باز هم مشرکی. امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. ^[۴۹] برو خیالت راحت باشد. دین، علی (علیه السلام) است. کجایی عزیز من؟!

عده‌ای هستند در این دنیا که آن‌ها را مذمت می‌کنند، اما خودشان اهل تسنن هستند. چرا؟ اهل تسنن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول ندارند، تو هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خلق حساب می‌کنی. فرق نمی‌کند. تو هم مشابه همانهایی. این چه خلقی است که می‌گوید با تمام انبیاء آمده‌ام، اما با پیامبر آخرالزمان آشکارا آمده‌ام؟ این چه خلقی است؟ خلق، عمرش معلوم است. مثلاً عمر نوح چهار هزار سال بوده و نهصد سال تبلیغ کرده. اگر این‌ها خلق بودند، عمرشان هم معلوم بود. این‌ها نور خدا هستند. خدا کند که ما نفهمی‌مان را بفهمیم، ما نفهمی‌مان را نمی‌فهمیم.

بیان احکام

زمان تجدید می‌شود، اما امر خدا و پیامبر که تجدید نمی‌شود. همان که بوده، هست. الان ما هم که امر امام زمانمان را قبول نداریم، ما هم نسبت به خودمان اهل تسنن هستیم. چرا؟ آن‌ها امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را

قبول ندارند، ما هم امر امام زمان (عج الله فرجه) را قبول نداریم. فرقی نمی‌کند. امام زمان (عج الله فرجه) می‌گوید: گناه نکن، می‌کنی. می‌گوید: نگاه به نامحرم نکن، می‌کنی. می‌گوید: دروغ نگو، می‌گویی. می‌گوید: خدعه نکن، می‌کنی. می‌گوید: معامله ربوی نکن، می‌کنی. می‌گوید: نزول نخور، می‌خوری. پس تو هم نسبت به خودت اهل تسننی. (به تمام آیات قرآن! این حرف‌ها القاء و افشاء است و حقیقت تمام حرف‌هاست. هیچ کس این حرف‌ها را نزده است.) آن‌ها ولایت را قبول ندارند، تو امر ولایت را قبول نداری، تو هم اهل تسننی! چرا می‌گوید: در آخرالزمان اگر یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؟! به آن‌ها، آن حرف را زده، به تو این را می‌گوید. آن‌ها، اهل تسنن قدیم هستند، تو اهل تسنن جدیدی. چرا؟ همین طور که آن‌ها مذمت شده‌اند، شما هم مذمت شده‌اید. چون که می‌گوید: در آخرالزمان هر کس با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند. پس تو هم مثل همان‌هایی. بیایید یک فکری برای خودمان بکنیم. به این که یک یا دو بار بروی مکه و عمره و کربلا که تأیید نیستی. تأیید این است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم»^[۱] قبول داشته باشی، تو که قبول نداری.

بعضی از مردم عبادت‌هایی می‌کنند که شهوتشان تأمین می‌شود. الان می‌رود مکه، عمره، سوریه. ما نمی‌گوییم نرو، می‌گوییم تو که می‌روی، چشمت را حفظ کن. چون که روایت داریم زنی آمد یک مسأله از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بپرسد، پسر عباس به آن زن نگاه کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غضب کرد و گفت: ای پسر عباس! چرا نگاه کردی؟ فردای قیامت، خدا چشمت را پر از آتش می‌کند. تو می‌روی عمره تا یک عمل مستحب به جا بیاوری؛ اما ببین که چقدر نگاه می‌کنی! فردای قیامت خدا چشمت را پر از آتش می‌کند، مگر این که چشمت را حفظ کنی. بنابراین یک عبادت‌هایی است که شهوت را تأمین می‌کند، نه این که آدم، امر را اطاعت بکند. مثلاً می‌گویند: نشانی مؤمن، یکی انگشتر عقیق است، یکی نماز پنجاه و یک رکعت، یکی هم زیارت اربعین، اما این زیارت اربعین که تو می‌روی تأییدی ندارد. آنجا زن و مرد قاطی هستند و خدا می‌فرماید: جایی که زن و مرد قاطی باشند، آنجا عذاب من دارد نازل می‌شود. یا این که الان این مسجد جمکران چه خبر است؟ من خودم دیدم که زن‌ها پا برهنه شدند و می‌روند. خانم! مگر حضرت زهرا (علیها السلام) نگفته است که بهترین عبادت از برای زن این است که نه نامحرم او را ببیند و نه او نامحرم را.

این‌ها عبادت‌های خیالی است. عبادت‌های تأیید نیست. شخصی که گنه‌کار است و توبه می‌کند، بهتر از این است که مانند تو عبادت خیالی و بی‌امر به جا بیاورد. چون که آن عبادت‌های تو تأیید نیست و از کارهای توبه نمی‌کنی، اما آن گنه‌کار توبه می‌کند. حالا فردای قیامت عبادت‌هایت «هَبَاءٌ مَّنْثُورٌ»^[۵۰] می‌شود؛ چون که با هوا و هوس عبادت کرده‌ای، نه با امر و با محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام). عبادتت را می‌بینی، اما به دستت نمی‌آید و به درد نمی‌خورد. این آیه قرآن است. توجه بفرمایید که عبادت‌هایتان «هَبَاءٌ مَّنْثُورٌ»^[۵۰] نباشد. اگر روایتش را هم می‌خواهی خداوند به داوود گفت: یا داوود! من توبه‌کنندگان را بیشتر از صدیقین می‌خواهم. داوود گفت: خدایا! این‌ها دایم در بیابان‌ها خدا خدا می‌کنند، روزه می‌گیرند، شکمشان به پشتشان چسبیده! خداوند فرمود: آن‌ها محض بهشت عبادت می‌کنند، نه محض من. اما آن گنه‌کار می‌گوید: خدایا مرا بیامرز. من این‌ها را از صدیقین بیشتر می‌خواهم. آن عبادات، مثل عبادتی است که آن‌ها محض بهشت می‌کنند. پس، قربانت بروم! تو باید عبادتی بکنی که خدای تبارک و تعالی عبادتت را تأیید کند، عبادت تأییدی خوب است، نه عبادت تکذیبی.

من دیگر آخر عمرم است، حرفم را می‌زنم. به تمام آیات قرآن! من مرگ را دارم استقبال می‌کنم؛ چون که طوری شده که مردم، به قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، فوج فوج دارند به بیراهه می‌روند. یکی هم نیست که به این‌ها بگوید که راه شما، بیراهه است، بیایید در صراط مستقیم. من در تمام کتاب‌ها بررسی کردم، ندیدم که بگوید: «شرط عبادت، ولایت است».

همه جا پر شده از سواد و عبادت، هیچ خبری نیست از ولایت

کسی نیست بگوید که مردم بفهمند و طرف ولایت بروند نه طرف سواد. سواد خوب است، اما سوادی که آن را در اختیار ولایت بگذاری.

من به تمام آیات قرآن، هر چه نگاه می‌کنم می‌بینم که شما هنوز مثل این تازه مسلمان‌ها که از احکام خبر ندارند، شما هم اغلبتان از احکام خبر ندارید. خدا می‌داند که چقدر من جگرم خون است. اصلاً من مرگ را دارم استقبال می‌کنم، از بس ناراحتم. معلمی آمده نزد من، می‌گوید که من اصلاً نمی‌دانستم که عمل جنسی تا این حد بد است، من این عمل را انجام می‌دادم. آن‌ها که باید بگویند، نگفته‌اند. ای واعظ! روایت داریم که می‌فرماید: اگر مطلبی که به درد مردم

می‌خورد نگویی و حرف دیگری بزنی، لعنة الله هستی. شما خطیب هستید، چرا این حرف‌ها را به مردم نمی‌زنید؟! چرا این روایت را به مردم نمی‌گویید که روزی پیامبر با پسر عباس می‌رفت که زنی آمد و مسأله‌ای از پیامبر پرسید. پسر عباس به آن زن نگاه کرد. پیامبر گفت: ای پسر عباس! چرا نگاه کردی؟ خدا فردای قیامت، چشمت را پر از آتش می‌کند.

چرا این‌ها را به مردم نمی‌گویید؟! اصلاً فکرش را نمی‌کنید! در گذشته، مکتب بود که در آن، اول به جوان‌ها اصول دین و دوازده امام، چهارده معصوم را یاد می‌دادند. معلوم می‌شود این حرف‌ها زده نشده که آن معلم می‌گوید: من اصلاً نمی‌دانستم که این کار تا این حد بد است. (به من اعتراض نکنید که می‌گویم بعضی از ما که ادعای شیعه‌گی یا مسلمانی می‌کنیم از اهل تسنن بدتریم. تازه آن‌ها خیلی نماز می‌خوانند، اما بعضی‌ها اصلاً نماز نمی‌خوانند. شخصی تهران رفته بود. از صاحب‌خانه پرسید که قبله کدام طرف است. گفته بود نمی‌دانم. ما تازه چهار سال است که اینجا آمده‌ایم.) چرا به مردم نمی‌گویید که عده‌ای در جهنم هستند و می‌سوزند. سؤال می‌کنند شما امت چه کسی هستید؟ می‌گویند: امت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، می‌پرسند چرا شما را به اینجا آورده‌اند؟ می‌گویند: ما صلاة به جای نمی‌آوردیم، نماز نمی‌خواندیم. کم کم نماز هم دارد قدیمی می‌شود. اغلب این مردم فرصت ندارند که این حرف‌ها را بخوانند یا این که این حرف‌ها را عمل کنند. چرا فرصت ندارند؟ چون اهل دنیا شده‌اند. یا می‌خواهد ماشینش را مدل روز کند، یا خانه‌اش یا دکور خانه‌اش را جدید کند. مدام در فکر تجدد است. ما نباید در فکر تجدد باشیم. تجدد، تجملات است. ما باید در فکر تخصص باشیم. تخصص داشته باشیم، نه تجدد.

خدا رحمت کند علمایی را که دستشان از این دنیا کوتاه شد. حاج شیخ عباس تهرانی می‌فرمود: هر طوری می‌خواهید بشوید، اما تجددی نشوید؛ چون که تجدد آخر ندارد. همیشه یک چیز تازه به وجود می‌آورد. یک روز رادیو می‌آورد، یک روز تلویزیون می‌آورد، یک روز ویدئو می‌آورد، الان هم ماهواره آورده است. هر چیزی که قدری قدیمی می‌شود، کفّار در فکر می‌روند که یک چیز جدیدتری برای شما بیاورند. اما تمام این‌ها را برای اهل دنیا می‌آورند.

حضرت فرمود: «حب الدنيا رأس كل خطيئة»، محبت دنیا از هر گناهی بالاتر

است. ما باید حبّ ولایت داشته باشیم، حبّ خدا داشته باشیم، حبّ قرآن داشته باشیم تا با آن‌ها محشور شویم و الا با تجدد محشور می‌شویم. همان‌طور که امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: اگر سنگی را دوست داشته باشی، با آن محشور می‌شوی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمودند: به عمل هر قومی راضی باشی جزو آن قومی. پس تو که لهو و لعب را می‌خواهی با همان محشور می‌شوی. ما باید با کلام الله مجید محشور شویم، نه با لهو و لعب.

حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مانند یک اقیانوس است که ما یک قطره‌اش را می‌فهمیم

علمای اعلام و مروج احکام، قرآن را تفسیر می‌کنند. تفسیر قرآن درست است، اما تفسیر قرآن طوری باید باشد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تأیید کند. اگر به غیر از این باشد، اهل تسنن هم قرآن را تفسیر می‌کنند. پس تفسیر قرآن این است که امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین، وصی رسول الله، حجت خدا را تأیید کند ^[۵۱] چون که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جنگ صفین فرمود: «أنا قرآن الناطق». شما باید قرآن ناطق را تفسیر کنید. (من هشدار می‌دهم و انتقاد می‌کنم. اما همه کس هم به این حرف‌ها توجه نمی‌کند. چون هر کسی برای خودش یک نظری دارد؛ اما نظر از خود داشتن، باطل است. چون ما آن نظر باطل را مافوق امر حساب کرده‌ایم، بنابراین این حرف‌ها برای این عده فایده‌ای ندارد.) چرا؟ عباس، عموی پیامبر، قرآن را تفسیر می‌کرد. معاویه به عباس پیغام داد که عباس! قرآن را تفسیر می‌کنی؟ عباس گفت: آری، چون که قرآن در خانه ما نازل شده است. معاویه گفت: قرآن را بخوان، اما تفسیر نکن. حالا عباس حرف معاویه را قبول کرد و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تأیید نکرد. (تفسیر قرآن، حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. من هشدار می‌دهم به کسانی که این کتاب را می‌خوانند!) ببین حالا حضرت زهرا (علیها السلام) به عباس، با آن که عمویش است، راه نداد. چرا؟ چون بعد از آن دیگر قرآن را تفسیر نکرد و فقط قرآن را می‌خواند.

بترسید ای قراء قرآن! ای کسانی که دارید الان قرآن را ترجمه می‌کنید و پخش می‌کنید و اصلاً هیچ توجهی به قرآن ناطق ندارید، شما مشابه اهل تسنن هستید.

هر کس که حرفی دارد بیاید خصوصی به خود من بگوید. اما این حرف‌ها، حرف ندارد. این حرف‌ها، کلام است. شخصی از دانشگاه آمد و گفت: ما آنجا راجع به علم کلام صحبت می‌کنیم. گفتم: عزیز من! این‌ها، علم الحرف است، نه علم الکلام. علم کلام این است که حرف تو با کلام الله مجید مطابق باشد. فرد با وجدانی بود. به من گفت: این حرف را نه من می‌فهم، نه استادم. پس حرف باید مطابق کلام باشد؛ یعنی مطابق قرآن باشد؛ یعنی مطابق ولایت باشد: «انا قرآن الناطق».^[۵۳]

اما این حرف‌ها را کسی باور می‌کند که در وجودش ولایت باشد، نه ضلالت. باید در وجودت عنایت باشد، نه ضلالت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من دو چیز بزرگ نزد شما امانت می‌گذارم: قرآن و عترت».^[۵۴] عده‌ای می‌گویند چرا اول گفت قرآن، بعد گفت عترت؟ این اشخاص نمی‌فهمند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روی دوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست گذاشت و فرمود: قرآن را از علی (علیه السلام) بپرسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دانست که مردم نسبت به علی (علیه السلام) منافق هستند و اگر اول بگوید عترت، بعد قرآن، مردم قبول نمی‌کنند و مشرک می‌شوند. الان که منافق‌اند به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اگر آن طور می‌گفت مشرک می‌شدند. پس به این دلیل است که نگفت. اما کم کم خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) افشاء کرد. در جنگ صفین فرمود: «أنا قرآن الناطق» پس هر کس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول ندارد، قرآن را هم قبول ندارد. با دلیل و برهان دارم می‌گویم. هر کس امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین، وصی رسول الله، حجت خدا را قبول ندارد، قرآن را هم قبول ندارد؛ چون که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: «أنا قرآن الناطق» چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حرف را نزد؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «ما ينطق عن الهوى، إن هو الا وحى یوحى»^[۵۵] است. می‌دانست که اگر افشاء کند، مردم مشرک می‌شوند. به این خاطر آن حرف را نزد، اما بعد از این، هر وقت تعریف امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌کرد به ایشان می‌گفتند مجنون! چرا این قدر تعریف علی (علیه السلام) را می‌کنی؟! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آشکار کرد، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افشاء نکرده، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: مجنون، وای به حالی که می‌گفت

اول، عترت است.

اما به نظر من، ولایت، اول و آخر ندارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که اول و آخر ندارد. این اول و آخر را کسانی نمره می‌دهند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خلق حساب می‌کنند و الا نور خدا که اول و آخر ندارد. این حرف اول و آخر را آن‌ها که درس خوانده‌اند و کشش ندارند می‌زنند. «آخر» چیزی است که تمام بشود، ولایت که انتها ندارد. این اول و آخر را خیال خلق روی این حرف‌ها می‌گذارد. امیدوارم خدا عقل به شما بدهد و بفهمید. و الا هیجانی هستید و نمی‌فهمید. تا آخر عمرتان هم نمی‌فهمید. «أنا مدینة العلم و علیّ بابها»، بیا از در علی (علیه السلام) برو تا بفهمی.

این حرف‌ها هم، که ما داریم می‌گوییم، ما این‌ها را نقل می‌کنیم. مگر ما حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌توانیم بفهمیم؟ این مانند یک اقیانوس است که ما یک قطره‌اش را می‌فهمیم. همین حرف‌ها را هم اغلب کشش ندارند و منکر می‌شوند. وقتی هم کشش نداشت، مثل شلنگ گرفته می‌ماند و فایده‌ای ندارد. این حرف‌ها را باید از خدا و امام زمان (عج الله فرجه) بخواهید تا به شما القاء کند تا بفهمید و الا نمی‌فهمید. اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، وحی منزل است. باید به تو وحی بشود. حالا اگر به تو وحی شد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را محبوب خودت می‌دانی. ما باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را محبوب بدانیم؛ یعنی بدانیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطلق است؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کفواً احد است. [۵۶]

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یا علی! اگر مردم توان داشتند، مطالبی درباره تو می‌گفتم که چندین ذرع زیر پایت را به عنوان تیمن و تبرک بردارند. به رسول الله قسم! به قرآن قسم! من هم نتوانستم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آن‌طور که باید افشاء کنم. از دست مقدس‌ها و آن‌ها که امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) را، یعسوب الدین را، امام المبین را، حجت خدا را خلق حساب می‌کنند. این آرزو را هم من به گور می‌برم. فقط خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کرده که گفته است: به عزت و جلالم قسم، اگر عبادت انس و جن بکنی و علی (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، به رو در جهنم می‌اندازمت. فقط خدا معرفی کرده.

خطبه نورانیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

از این باب، روایت سلمان و ابوذر است که می گویند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ فِي وِلَايَتِي أَكْثَرَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ؛ يَا سَلْمَانَ لَا يُمْكَلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ، وَإِذَا عَرَفَنِي بِذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَ الْإِيمَانِ، وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ صَارَ عَارِفاً بِدِينِهِ مُسْتَبْصِراً، وَ مِنْ قَصْرِ عَنْ ذَاكَ فَهُوَ شَاكٍ مَرْتَاباً، يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ، إِنْ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ، وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ مَعْرِفَتِي، وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ، بِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^[۵۷] وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ، وَ قَوْلُهُ: «حُنَفَاءَ»^[۵۷] وَ هُوَ الْإِقْرَارُ بِنَبْوَةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ، وَ هُوَ الدِّينُ الْحَنِيفُ، وَ قَوْلُهُ: «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»^[۵۷] وَ هِيَ وِلَايَتِي، فَمَنْ وَالَانِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ، وَ هُوَ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ. «وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ»^[۵۷] وَ هُوَ الْإِقْرَارُ بِالْأُتَمَّةِ، «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»^[۵۷] أَيْ وَ ذَلِكَ دِينُ اللَّهِ الْقِيَمِ.

شهد القرآن أن الدين القيم الإخلاص بالتوحيد، و الإقرار بالنبوة و الولاية، فمن جاء بهذا فقد أتى بالدين.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ، الْمُؤْمِنُ الْمَمْتَحَنُ الَّذِي لَمْ يَرِدْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِنَا، إِلَّا شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِقَبُولِهِ، وَ لَمْ يَشْكَ وَ لَمْ يَرْتَبْ، وَ مِنْ قَالَ لَمْ وَ كَيْفَ فَقَدْ كَفَرَ، فَسَلِمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ، فَنَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ، يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ، إِنْ اللَّهَ جَعَلَنِي أَمِينَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ خَلِيفَتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ وَ عِبَادِهِ، وَ أَعْطَانِي مَا لَمْ يَصِفْهُ الْوَاصِفُونَ، وَ لَا يَعْرِفُهُ الْعَارِفُونَ، فَإِذَا عَرَفْتُمُونِي هَكَذَا فَاتَّئِمُّوا مُؤْمِنُونَ، يَا سَلْمَانَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ» فَالصَّبْرُ مُحَمَّدٌ، وَ الصَّلَاةُ وِلَايَتِي، وَ لِذَلِكَ قَالَ: «وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» وَ لَمْ يَقُلْ وَ إِنَّهُمَا، ثُمَّ قَالَ: «إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» فَاسْتَثْنَى أَهْلَ وِلَايَتِي الَّذِينَ اسْتَبَصَرُوا بِنُورِ هِدَايَتِي، يَا سَلْمَانَ، نَحْنُ سِرُّ اللَّهِ الَّذِي لَا يَخْفَى، وَ نُورُهُ الَّذِي لَا يُطْفِئُ، وَ نِعْمَتُهُ الَّتِي لَا تَجْزَى، أَوْلْنَا مُحَمَّدَ، وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدَ، وَ آخَرْنَا مُحَمَّدَ، فَمَنْ عَرَفْنَا فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الدِّينَ الْقِيَمِ.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ، كُنْتُ وَ مُحَمَّدًا نُورًا نَسَبُحُ قَبْلَ الْمَسْبُوحَاتِ، وَ نَشْرُقُ قَبْلَ الْمَخْلُوقَاتِ، فَقَسَمَ اللَّهُ ذَلِكَ النُّورَ نَصْفَيْنِ: نَبِيٌّ مُصْطَفَى، وَ وَصِيٌّ مُرْتَضَى، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِذَلِكَ النِّصْفِ: كُنْ مُحَمَّدًا، وَ لِلْآخِرِ كُنْ عَلِيًّا، وَ لِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): أَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ مِنِّْي، وَ لَا يُوْدَى عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ؛

هر کس ظاهر او در پایبندی به ولایت من بیشتر از باطنش باشد کفه ترازویش سبک خواهد بود. ای سلمان! ایمان مؤمن کامل نمی شود؛ مگر آن که مرا به

نورانیت بشناسد و وقتی مرا به آن شناخت؛ او مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است و سینه اش را برای اسلام وسعت داده و در دین خود بصیرت و معرفت به دست آورده است. هر کس از این معرفت کوتاهی کند؛ دچار شک و تردید است. ای سلمان! و ای جندب! شناخت من با نورانیت، شناخت خداوند است، شناخت خداوند شناخت من است، این همان دین خالص است، که خداوند در سخن خود می‌گوید: «وَمَا أَمْرُهُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» [۵۷] و این همان اخلاص است و این سخن خداوند (حنفاء) همان اعتراف به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

و همان دین حنیف است، و این سخن خداوند «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» [۵۷] همان ولایت من است، پس هر کس ولایت مرا بپذیرد؛ نماز را اقامه کرده است، و البته این سخت و دشوار است.

«وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ» [۵۷] همان اعتراف به ائمه است. «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» [۵۷] یعنی، این همان دین استوار خداوند است.

قرآن شهادت داد که دین استوار؛ یعنی اخلاص داشتن در توحید و اعتراف به نبوت و ولایت. پس هر کس این را داشته باشد دین را به دست آورده است.

امام علی (علیه السلام) فرمود: «ای سلمان! و ای جندب! مؤمن امتحان شده کسی است که چیزی از امر ما بر او وارد نشود؛ مگر آن که خداوند سینه او را وسعت دهد و آن مطالب را قبول کند و در آن شک و تردید نمی‌کند. اما کسی که بگوید چرا و چگونه؟ در این صورت او کافر شده است. پس تسلیم امر خداوند باشید و ما امر خداوند هستیم. ای سلمان! و ای جندب! خداوند مرا امانت‌دار خودش در بین مخلوقات، خلیفه خودش در زمین و دیار و بندگان قرار داده است. چیزی به من عطا کرده است که توصیف‌کنندگان نمی‌توانند آن را توصیف کند و عارفان نمی‌توانند به آن معرفت پیدا کنند، پس وقتی شما با این صفت مرا بشناسید مؤمن خواهید بود،

ای سلمان! خداوند متعال می‌گوید: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» [۵۸] پس صبر محمد است و نماز ولایت من است. لذا گفت: «وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» [۵۸] و نگفت: «إِنَّهُمَا».

بعد گفت: پس اهل ولایت مرا استثناء کرد، کسانی که با نور هدایت من دارای بصیرت هستند، ای سلمان! ما اسرار خداوند هستیم؛ که نمی توان آن را پنهان کرد و نور اوهستیم؛ که نمی توان آن را خاموش کرد، نعمت او هستیم که نمی توان آن را جبران کرد، اول ما محمد است. و وسط ما محمد است و آخر ما محمد است پس هر کس ما را بشناسد دین استوار خود را کامل کرده است.

ای سلمان و ای جندب! من و محمد یک نور بودیم که قبل از همه تسبیح می‌گفتیم، قبل از مخلوقات اشراق داشتیم، و خداوند آن نور را به دو قسمت تقسیم کرد یک نصف آن پیامبر برگزیده و نصف دیگر وصی مورد رضایت، خداوند عزوجل به آن نصف فرمود: «محمد باش». و به نصف دیگر فرمود: «علی باش». و به همین خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من از علی هستم و علی از من است، و کسی نمی تواند چیزی را از طرف من بیان کند، مگر خودم یا علی». [۵۹]

این آیه اشاره به آن است «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» [۶۰] این اشاره به اتحاد آن دو در عالم ارواح و انوار است و مانند این آیه «أَفَايْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ» [۶۱] و در این جا منظور این است؛ که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بمیرد یا وصی کشته شود. چرا که این دو شیء واحد هستند و معنای واحد هستند؛ نور واحد هستند، در معنی و صفت متحد است. اما در جسد و اسم از هم جدا هستند. پس این دو شیء در عالم ارواح واحد هستند. «أنت روحی التي بین جنبيّ، تو روح من هستی که بین دو پهلوی من هستی». و همین طور در عالم اجساد: «أنت مّی و أنا منك ترثنی و أرثک، أنت مّنی بمنزلة الروح من الجسد؛ تو از من هستی و من از تو هستم تو از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم؛ [۶۲] تو نسبت به من مانند روح از جسد هستی».

این آیه اشاره به آن است «صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۱۱] می‌گوید: «بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صلوات بفرستید و بر وصی سلام کنید، و صلوات فرستادن شما بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر رسالت فایده ای برای شما ندارد؛ مگر با سلام کردن بر علی؛ به خاطر ولایت».

یا سلمان و یا جندب، و کان محمد الناطق، و أنا الصامت، و لابد فی کل زمان من صامت و ناطق، فمحمد صاحب الجمع، و أنا صاحب الحشر، و محمد المنذر، و أنا

الهادى، و محمد صاحب الجنة، و أنا صاحب الرجعة، محمد صاحب الحوض، و أنا صاحب اللواء، محمد صاحب المفاتيح، و أنا صاحب الجنة و النار، و محمد صاحب الوحى، و أنا صاحب الإلهام، محمد صاحب الدلالات، و أنا صاحب المعجزات، محمد خاتم النبيين، و أنا خاتم الوصيين، محمد صاحب الدعوة، و أنا صاحب السيف و السطوة، محمد النبى الكريم، و أنا الصراط المستقيم، محمد الرؤوف الرحيم، و أنا العلى العظيم».

يا سلمان، قال الله سبحانه: (يُلْقِى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) و لا يعطى هذا الروح إلّا من فوض إليه الأمر و القدر، و أنا أحيى الموتى، و اعلم ما فى السّموات و الأرض، و أنا الكتاب المبين، يا سلمان، محمد مقيم الحجّة، و أنا حجّة الحق على الخلق، و بذلك الروح عرج إلى السماء، أنا حملت نوحاً فى السفينة، أنا صاحب يونس فى بطن الحوت، و أنا الذى حاورت موسى فى البحر، و أهلكت القرون الأولى، أعطيت علم الأنبياء و الأوصياء، و فصل الخطاب، و بى تمّت نبوّة محمد، أنا أجريت الأنهار و البحار، و فجّرت الأرض عيوناً، أنا كاب الدنيا لوجهها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا الخضر معلّم موسى، أنا معلم داود و سليمان، أنا ذو القرنين، أنا الذى دفعت سمكها بإذن الله عزوجل، أنا دحوت أرضها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا المنادى من مكان بعيد، أنا دابة الأرض، أنا كما يقول لى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): أنت يا عى ذو قرنيها، و كلا طرفيها، و لك الآخرة و الأولى، يا سلمان إن ميّتنا إذا مات لم يمّت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا إذا غاب لم يغيب، و لا نلد و لا نولد فى البطون، و لا يقاس بنا أحد من الناس، أنا تكلمت على لسان عيسى فى المهد، أنا نوح، أنا إبراهيم، أنا صاحب الناقة، أنا صاحب الراجفة، أنا صاحب الزلزلة. أنا اللوح المحفوظ، إلّى انتهى علم ما فيه، أنا أنقلب فى الصور كيف شاء الله، من رأيهم فقد رآنى، و من رآنى فقد رأيهم، و نحن فى الحقيقة نور الله الذى لا يزول و لا يتغيّر.

يا سلمان، بنا شرف كل مبعوث، قلا تدعوناً أرباباً و قولوا فينا ما شئتم، ففينا هلك و بنا نجى. يا سلمان، من آمن بما قلت و شرحت فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و رضى عنه، و من شك و ارتاب فهو ناصب، و إن ادعى ولايتى فهو كاذب. يا سلمان أنا و الهداة من أهل بيتى سرّ الله المكنون، و أولياؤه المقربون، كلّنا واحد، و سرّنا واحد، فلا تفرّقوا فينا فتهلكوا، فإنّا نظهر فى كل زمان بما شاء الرحمن، فالويل كل الويل لمن أنكر ما قلت، و لا ينكره إلّا أهل الغباوة، و من ختم على قلبه و سمعه و جعل على بصره غشاوة.

یا سلمان، انا أبو كل مؤمن و مؤمنة، یا سلمان، انا الطامة الكبرى، انا الآفة إذا
أُرفت، انا الحاقة، انا القارعة، انا الغاشية، انا الصاخة، انا المحنة النازلة، و نحن
الآيات و الدلالات و الحجب و وجه الله، انا كتب اسمی على العرض فاستقر، و
على السَّمَوَات فقامت، و على الأرض ففرشت، و على الريح فزرت، و على البرق
فلمع، و على الوادی فهمع، و على النور فسطع، و على السحاب فدمع، و على
الرعد فخشع، و على الليل فدجی و أظلم، و على النهار فأثار و تبسم؛

ای سلمان و ای جندب! محمد سخن می‌گفت، من ساکت بودم، باید در هر زمان
یک نفر ساکت باشد و دیگری سخن بگوید، پس محمد صاحب جمعیت است، من
صاحب محشر هستم، محمد انذارکننده است، من هدایت‌کننده هستم، محمد
صاحب بهشت است، من صاحب رجعت هستم، محمد صاحب حوض است، من
صاحب پرچم هستم، محمد صاحب کلیدها است، من صاحب بهشت و جهنم
هستم، محمد صاحب وحی است، من صاحب الهام هستم، محمد صاحب
مفاهیم است، من صاحب معجزات هستم، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)
خاتم پیامبران است، من خاتم وصیین هستم، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)
صاحب دعوت است، من صاحب شمشیر و شلاق هستم، محمد (صلی الله
علیه و آله و سلم) پیامبر کریم است، من صراط مستقیم هستم، محمد (صلی
الله علیه و آله و سلم) رؤوف است و من علی عظیم هستم.

ای سلمان! خداوند سبحان می‌گوید: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ» [۶۳] و این روح را به کسی نمی‌دهد؛ مگر به کسی که امر و تقدیر را به او
تفویض کرده باشد، من مردگان را زنده می‌کنم، می‌دانم در آسمان‌ها و زمین
چیست، من کتاب مبین هستم. ای سلمان! محمد اقامه‌کننده حجت است، من
حجت حق بر مخلوقات هستم، ای سلمان! محمد اقامه‌کننده حجت است، من
حجت حق بر مخلوقات هستم، با آن روح او به آسمان به معراج رفت، من نوح را
در کشتی حمل کردم، من در کنار یونس در شکم نهنگ بودم، من بودم که با
موسی در دریا گفتگو کردم، من ملت‌های اولین را نابود کردم، من علم پیامبران و
اوصیاء را در اختیار دارم، علم فصل‌الخطاب را در اختیار دارم، نبوت محمد با من
کامل شد، من نهرها و دریاها را جاری کردم، من چشمه‌های زمین را جوشاندم،
چهره دنیا را پنهان کردم.

من عذاب روز سایه هستم، خضر، معلم موسی، هستم، معلم داود و سلیمان هستم، ذوالقرنین هستم، هستم که به اذن خداوند عزوجل سقف دنیا را درست کردم، من زمین را گستراندم، عذاب روز سایه هستم، من هستم که از مکان دور ندا کردم، من دابة الارض هستم، من آن طور هستم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: «تو ای علی ذو القرنین هستی، و دو طرف دنیا هست، و آخرت و دنیا متعلق به توست، ای سلمان! وقتی کسی از ما بمیرد نمرده است، و کسی که از ما به قتل برسد مقتول نمی‌شود، و وقتی کسی از ما غایب باشد غایب نیست، ما از شکم زائیده نمی‌شویم و در شکم نمی‌زائیم، احدی از مردم با ما مقایسه نمی‌شود، من بودم که با زبان عیسی در گهواره سخن گفتم، من نوح، ابراهیم و من صاحب ناقه هستم، من صاحب راجفه قیامت و صاحب زلزله قیامت هستم. من لوح محفوظ هستم، همه علوم موجود در آن به من ختم می‌شود، من می‌توانم به هر چهره‌ای که خداوند بخواهد تغییر کنم، هر کس آن‌ها را ببیند مرا دیده است، هر کس مرا ببیند آن‌ها را دیده است، ما در حقیقت نور خداوند هستیم که زائل نمی‌شود و تغییر نمی‌کند.

ای سلمان! همه افرادی که مبعوث شدند؛ با ما به این شرافت رسیدند. پس ما را خدایان نخوانید. آن وقت هر چه خواستید درباره ما بگوئید. عده‌ای درباره ما هلاک شدند و عده‌ای به خاطر ما نجات یافتند. ای سلمان! هر کس به آن چه گفتم و شرح دادم ایمان بیاورد؛ مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است؛ از او راضی شده است، و هر کس شک کند و تردید داشته باشد ناصبی است، و اگر ادعای ولایت مرا داشته باشد دروغگو است.

ای سلمان! من و هدایت‌کنندگان از اهل بیتم اسرار محرمانه خداوند هستیم. اولیاء مقرب او هستیم، همه ما یکی هستیم، اسرار ما یکی است. پس در بین ما جدایی نیاندازید که هلاک می‌شوید، چرا که ما در هر زمان به آن شکل که خدای رحمن بخواهد ظاهر می‌شویم، پس وای و وای بر کسی که انکار کند آن چه را گفتم، کسی آن را انکار نمی‌کند مگر؛ اهل جهالت و کسی که قلب و گوشش قفل شده است و بر چشمش پرده‌ای انداخته شده است، ای سلمان! من پدر هر مرد و زن مؤمنی هستم، ای سلمان! من آن طامه کبری هستم، من آرفه هستم ادا اُرفت، من حاقه، قارعه، غاشیه و من صاخه هستم.

من رنج نازل شده هستم، ما آیات و مفاهیم و حجاب‌ها و وجه خداوند هستیم، من اسمم بر روی عرش نوشته شد و بعد عرش آرام گرفت، بر آسمان‌ها نوشته شد و آن‌ها برپا شدند، بر روی زمین نوشته شد و زمین مسطح شد، بر روی باد نوشته شد و باد جریان یافت، بر روی برق نوشته شد و با آن تابش پیدا کرد، بر روی دره‌ها نوشته شد و سیل جاری شد، بر روی نور نوشته شد و حرکت کرد، بر روی ابرها نوشته شد و باران بارید، بر روی رعد نوشته شد و خشوع پیدا کرد، بر روی شب نوشته شد و تاریک و سیاه شد، بر روی روز نوشته شد و روشن و سفید شد.» [۶۴]

سخن آخر

پس امیرالمؤمنین کفواً احد است. در تمام خلقت کفو ندارد. البته حرف از این بالاتر است، اما قلب شما چنان ضربان دنیا را دارد که این‌ها را قبول نمی‌کند. اگر این‌ها را قبول می‌کرد، نمی‌فرمود: هر کس در آخر الزمان با دین از دنیا برود، ملائکه تعجب می‌کنند.

علی (علیه السلام) قبول کردن، خلقت قبول کردن است

تازه با همه این‌هایی که گفته، اگر علی (علیه السلام) را بخواهی که بروی بهشت، توهین به علی (علیه السلام) کرده‌ای. تو باید علی (علیه السلام) را بخواهی، حالا بهشت رفتی یا جهنم. اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بخواهی که بهشت بروی، زشت است.

خواستن علی (علیه السلام) را نباید به چیزی تبدیلش کنی، آن تطهیر است. بهشت رفتن در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدل است، اصل علی (علیه السلام) است.

هر چه را در مقابل علی (علیه السلام) بخواهی، بدل خواسته‌ای. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خواستنش، خواست خداست. خواستن علی (علیه السلام)، خود پیامبر است. خواستن علی (علیه السلام)، خودش بهشت است. خواستن علی (علیه السلام)، خودش عرش است. خواستن علی (علیه السلام)، خود قرآن است. خواستن علی (علیه السلام)، همه چیز است و نخواستنش هیچ چیز!

1. ↑ ۱/۱۰ ۱/۱ ۱/۲ ۱/۳ ۱/۴ ۱/۵ ۱/۶ ۱/۷ (سوره المائدة، آیه 3)
2. ↑ (تاریخ بغداد، جلد 3، صفحه 122)
3. ↑ (کتاب سلیم بن قیس، صفحه 858) و (بحار الانوار، جلد 40، صفحه 96)
4. ↑ (بحار الانوار، جلد 25، صفحه 284)
5. ↑ «ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثة نفر، المقداد، ابوذر و سلمان و ...»
(اختصاص، صفحه 6) و (بحار الانوار، جلد 34، صفحه 273)
6. ↑ «بعث علی مع کل نبی سرا و بعث معی جهرا» (جامع الاسرار، صفحه 382-401) و (المراقبات، صفحه 259)
7. ↑ (المراقبات، صفحه 259) و نیز می فرماید: «نبئت و آدم بین الروح و الجسد» (کنز العمال، جلد 12، صفحه 426) و (سنن ترمذی، جلد 5، صفحه 585)
8. ↑ قال الصادق (علیه السلام): «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ كُلُّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَكْبَرُ مِنْ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرْضِينَ مَا تَرَى عَالَمٌ مِنْهُمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَالَمًا غَيْرَهُمْ وَ أَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ.» (خصال، جلد 2، صفحه 639)
9. ↑ (مناقب ابن مغزلی، صفحه 75) و (الطرائف، جلد 1، صفحه 158) و (الفردوس، جلد 1، صفحه 95)
10. ↑ امام صادق فرمود: آیه قرآن که می فرماید: «واتبعوا النور الذی انزل معه» نور علی، امیرالمومنین و ائمه هستند. (اصول کافی، جلد 1، صفحه 194)
11. ↑ ۱۱/۱۰ ۱۱/۱ ۱۱/۲ (سوره الأحزاب، آیه 56)
12. ↑ «السلام علیک یا باب الله ...» یا می فرماید: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب» (مناقب ابن مغزلی، صفحه 80)
13. ↑ «ان الله خلق محمداً و علیاً و الطیبین من نور عظمته» (بحار الانوار، جلد 25، صفحه 25)
14. ↑ (مدینه المعاجز، جلد 1، صفحه 46-50)
15. ↑ «اسم اعظم خدا علی است.» (مدینه المعاجز، جلد 1، صفحه 430)
16. ↑ (تفسیر مرآت الانوار، صفحه 31)
17. ↑ امیرالمومنین فرمودند: موجودات و اشیاء با اسم من موجود شدند و تمام پیامبران به اسم من دعا کردند. (جامع الاسرار، صفحه 205)

18. ↑ (بحارالانوار، جلد 21، صفحه 40)
19. ↑ پیامبر خدا فرمودند: حلقه در بهشت صدا می‌دهد و می‌گوید یا علی، مدینه المعجز
20. ↑ (بحارالانوار، جلد 23، صفحه 282) و (تفسیر فرات کوفی، صفحه 343) و (انوار النعمانیه، جلد 1، صفحه 24)
21. ↑ امام صادق (علیه السلام): «ان ولایتنا ولایت الله عز و جل» (امالی مفید، صفحه 142) و (بحار، جلد 97، صفحه 262)
22. ↑ «انا امر الله و الروح، كما قال سبحانه: و يسألونك عن الروح، قل الروح من امر ربي» (بحار الانوار، جلد 39، صفحه 347)
23. ↑ امام باقر فرمود: خدایی جز الله وجود ندارد، محمد رسول خداست، علی امیر المومنین است، توحید تا به اینجااست. (تفسیر قمی، جلد 2، صفحه 155) و (بحارالانوار، جلد 3، صفحه 277)
24. ↑ (سوره الأحزاب، آیه 33)
25. ↑ رسول خدا فرمودند: در معراج، در هر آسمانی که رفته‌ام، علی بن ابی طالب را دیدم که به نماز ایستاده است و ملائکه به او اقتدا می‌کنند. (مدینه المعاجز، جلد 3، صفحه 133)
26. ↑ رسول خدا فرمودند: هر کس علی را دوست بدارد، حلال‌زاده است و هر کس دشمن دانست؛ البته زنازاده است. (ارشاد شیخ مفید، صفحه 40) و (بحارالانوار، جلد 27، صفحه 156)
27. ↑ (بحارالانوار، جلد 36، صفحه 178)
28. ↑ امیرالمؤمنین فرمود: به درستی که خداوند ولایت مرا به اهل آسمان و زمین عرضه داشت، گروهی اقرار نموده و پذیرفتند و گروهی نپذیرفته و انکار نمودند. یونس انکار کرد، پس خدا او را در شکم ماهی زندانی گردانید تا اینکه اقرار نمود. (بصائر الدرجات، صفحه 75) و (بحارالانوار، جلد 14، صفحه 39)
29. ↑ امام صادق فرمودند: اطلاق عنوان امیرالمؤمنین به غیر از علی بن ابی طالب جایز نیست و هر کس راضی شود به او این عنوان را دهند به مرض بدی مبتلا شده و مفعول واقع می‌شود. (خلاصه المنهج، جلد 1، صفحه 340) و (انوار العرفان، جلد 9، صفحه 269) و (تفسیر عیاشی، جلد 1، صفحه 276) و (تفسیر البرهان، جلد 2، صفحه 174)
30. ↑ (سوره طه، آیه 12)

31. ↑ (تفسیر البرهان، جلد 3، صفحه 226)
32. ↑ (بحارالانوار، جلد 6، صفحه 179) و (بشارة المصطفی، صفحه 5) و (رسائل المرتضی، جلد 3، صفحه 133)
33. ↑ (نزهة المجالس، جلد 2، صفحه 129)
34. ↑ قال رسول الله: «لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلق الله النار» (مناقب خوارزمی، صفحه 67) و (فردوس الاخبار، جلد 2، صفحه 203) و (ارشاد القلوب: ج 2، صفحه 49) و (بحارالانوار، جلد 39، صفحه 249)
35. ↑ رسول خدا فرمودند: «یا علی تو کسی هستی که خداوند مخلوقات در آغاز آفرینش به صورت اشباه حاضر کرد با تو بر آنها احتجاج کرد و گفت آیا من خدای شما نیستم. گفتند: بله. گفت: آیا محمد پیامبر شما نیست؟ گفتند: بله، گفت: آیا علی امام شما نیست؟ در این لحظه تمام مخلوقات از پذیرش ولایت تو و اعتراف به فضیلت تو امتناع کردند و از روی تکبر آن را نپذیرفتند، مگر تعداد کمی از آنها که آنها اصحاب یمین خواهند بود و آنها کمترین کمترین هستند...» (بحارالانوار، جلد 26، صفحه 311)
36. ↑ «اگر ما نبودیم، خدا هیچ خلقی را نمی آفرید. بهشت و جهنم نیز آفریده نمی شد.» (ارشاد القلوب، جلد 2، صفحه 414)
37. ↑ (ینابیع الموده، جلد 1، صفحه 301) و (بحارالانوار، جلد 26، صفحه 12) و (کنز العمال، جلد 12، صفحه 104)
38. ↑ امام صادق (علیه السلام) در روایتی می فرمایند: هر کسی دوست ما را دوست نداشته باشد، دروغ می گوید که ما را دوست دارد
39. ↑ رسول خدا فرمودند: «یا علی! شیعیان تو، چراغهای هدایتند....» (بحارالانوار، جلد 68، صفحه 48) امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «شیعیان ما، از شعاع نور ما آفریده شده اند.» (بحارالانوار، جلد 25، صفحه 23)
40. ↑ رسول خدا به سلمان فرمود: «وقتی من از معراج برگشتم، علی از تمام گفتگوهای من با پروردگارم خبر داد.» (القطره، جلد 1، صفحه 190)
41. ↑ (سوره المائدة، آیه 67)
42. ↑ «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. پروردگارا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد. دشمن بدار آن را که با علی دشمن بدارد. و

هر کس او را یاری کند، یاری اش رسان و هر که او را خوار سازد به ذلت افکن» بنگرید به کتاب الغدير.

43. ↑ به نقل از السلافه فی امر الخلافه.
44. ↑ (سوره الفاتحه، آیه 4)
45. ↑ (احتجاج طبرسی، جلد 1، صفحه 231)
46. ↑ (بحارالانوار، جلد 30، صفحه 546)
47. ↑ قال علی: «كنت انا الاذان في الناس» (علل الشرايع، جلد 2، صفحه 442)
قال علی بن الحسين: «الاذان امير المؤمنين» (تفسير قمی، جلد 1، صفحه 282)
امام صادق (عليه السلام) نیز می فرماید: «اذان، نامی است که خدا به علی (عليه السلام) ارزانی داشته است.» (معانی الاخبار، صفحه 298)
48. ↑ قال الصادق: «الكلم الطيب، قول المؤمن: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خليفة رسول الله» (تفسير قمی، جلد 2، صفحه 208) و (بحار الانوار، جلد 66، صفحه 64)
49. ↑ رسول خدا فرمود: «هر کس با علی مخالفت کند، کافر است و ایمان پذیرفته نمی شود مگر با ولایت علی» (کنز الفوائد، صفحه 185) و (مناقب ابن مغازلی، صفحه 46) و (تاریخ بغداد، جلد 11، صفحه 102)
50. ↑ ۵۰/۱ (سوره الفرقان، آیه 23)
51. ↑ قال رسول الله: «ان الله عز و جل انزل علی القرآن و علی سفيه» (بحارالانوار، جلد 23، صفحه 153)
52. ↑ قال الصادق: «ان الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب، عليها يستدير محكم القرآن و بها نوهت الكتب و يستبين الايمان.» خداوند متعال، ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و محور همه کتابهای آسمانی قرار داد. محکمت قرآن حول آن می چرخد. تمام کتب آسمانی آن را خاطر نشان ساخته اند و به ولایت ما است که ایمان آشکار و نمایان می شود. (تفسیر عیاشی، جلد 1، صفحه 5) و (بحار الانوار، جلد 89، صفحه 27)
53. ↑ همچنین می فرماید: «علم ما كان و ما يكون في القرآن و علم القرآن كله في الفاتحه و علم الفاتحه في بسم الله الرحمن الرحيم و علم البسملة كله في بائها و انا نقطة تحت الباء» (خزينة الجواهر، صفحه 58) و (تفسير مجمع البيان، جلد 1، صفحه 82) و (انوار النعمانيه، جلد 1، صفحه 47)
54. ↑ (بحارالانوار، جلد 23، صفحه 107) و (مجمع الزوائد، جلد 1، صفحه 170)

و (كفاية الاثر، صفحہ 87) و ...

55. ↑ (سورہ النجم، آیہ 3)

56. ↑ قال رسول اللہ: «یا علی مثلک فی امتی کمثل قل هو اللہ احد....»

(بحار الانوار، جلد 38، صفحہ 93)

57. ↑ ۵۷/۰ ۵۷/۱ ۵۷/۲ ۵۷/۳ ۵۷/۴ ۵۷/۵ ۵۷/۶ ۵۷/۷ ۵۷/۸ (سورہ البینۃ، آیہ 5)

58. ↑ ۵۸/۰ ۵۸/۱ (سورہ البقرۃ، آیہ 45)

59. ↑ (مسند احمد، جلد 1، صفحہ 98. چاپ مصر) و (همان، جلد 772. چاپ

بیروت، صفحہ 159) و (صحیح ترمذی، جلد 5، صفحہ 632. ح 3712)

60. ↑ (سورہ آل عمران، آیہ 61)

61. ↑ (سورہ آل عمران، آیہ 144)

62. ↑ . حدیث آن گذشت.

63. ↑ (سورہ غافر، آیہ 15)

64. ↑ (عیون الحکم و المواعظ (به صورت مختصر)، صفحہ 167)